

مقدمه

کتاب: علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین  
ترجمه و تألیف: ح-ب- دهقانی تفتی

پیروان هیچ مذهبی به اندازه مسیحیان در انتشار کیش خود اصرار نورزیده اند. ورود مسیحیت به هر نقطه از نقاط جهان خود داستانی است مفصل و اغلب اوقات شیرین و جذاب. چون منظور اصلی ما در این رساله بحث در علل انحطاط مسیحیت است در مشرق زمین بطور اعم و در کشور ایران بطور اخص، فرصت بحث مفصل در چگونگی تشکیلات و پیشرفت‌های کلیسا در ادوار مختلفه تاریخی نخواهیم داشت. کسانی که مایلند در این باب به فارسی مطالعاتی نمایند ممکن است به دو کتاب زیر رجوع فرمایند: «ایران در زمان ساسانیان» بقلم پروفیسور آرتور کریستن سن ترجمه رشید یاسمی و «تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران- قسمت دوم» تألیف و-م میلر. مأخذ عمده این رساله کتابی است بنام «خسوف مسیحیت در آسیا از زمان محمد تا قرن چهاردهم میلادی» بقلم ال-ئی- براون که به سال 1933 میلادی در چاپخانه دانشگاه کیمبریج بزیورطبع آراسته گردیده است. (1) در طی رساله نقل و قول‌هایی با ذکر مأخذ از کتب مختلفه شده است که اغلب از آن نقل و قول‌ها ترجمه از ترجمه انگلیسی آن متون اصلی است که در کتاب براون آمده است و اگر نه اینجانب را دسترسی به آن متون نبوده است. سنواتی که در این کتاب آمده همه از روی تاریخ میلادی است. علت اصرار و کوشش‌های طاقت فرسای مسیحیان در انتشار مسیحیت و قبولاندن عقیده خود به دیگران از قرن اول مسیحیت تا به امروز حکمی است که آنها از خداوند خود عیسی دارند که فرمود: «رفته همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح القدس تعمیم دهید و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که بشما حکم کرده‌ام حفظ کنند و اینک من هر روزه تا انقضای (عالم همراه شما می‌باشم.» (2)

به پیروی از این فرمان از همان روزهای اول بعد از ناپدید شدن مسیح و صعود وی به آسمان پیروان او که عده کمی بودند به اطراف رفته پیغام خود را به مردم می‌رسانند و از جمله ممالکی که در تحت نفوذ این مژده آسمانی قرار گرفت کشور ما ایران بود. نظر به اینکه کشور کهن سال ایران پستی و بلندی‌های زیادی به خود دیده و تلخی و شیرینی‌های دوران چشیده و هر زمان حدودش به جایی رسیده ما در این رساله بحث خود را به دوره‌های تاریخی تقسیم می‌نماییم. اما کار ما صحبت درباره اوضاع و احوال اجتماعی- وضعیت سیاسی و حدود جغرافیایی و غیره نیست بلکه ذکر مختصری از وضعیت کلیسا در هر دوره و بیشتر گوش‌زد کردن علل ضعف مسیحیت در هر زمان که بالاخره منجر به انحطاط عمومی آن دین در مشرق زمین گردید می‌باشد. دعا و آرزوی قلبی ما این است که کلیساهای نورسته کنونی از گذشته پند گرفته دچار آن خطاها و اشتباهات نگردند تا این که ملکوت خدا در این سرزمین تاریخی پیشرفت کرده و پا برجا و ثابت و مستقر گردد و نیز مانند زمان قدیم به بشارت ملکوت در ممالک دیگر پردازند.

دعا

ای خدای رحیم که در هنگامی که پسر خود را در این جهان فرستادی مجوسی چند از مشرق زمین را به تشریف «حضور آن مولود مبارک سرافراز فرمودی؛ ببخش که ما ایرانیان این قرن هم وارث، ارث مقدس اجداد خود شویم «و نزد او سجده نماییم که با تو و روح القدس زنده است و سلطنت می‌کند خدای واحد تا ابدالابد- آمین  
توضیحات:

- (1)- The Eclipse of Christianity in Asia From the Time of Muhammad till the Fourieenth Century by:L.E.Browne  
انجیل متی باب 28 آیات 19- 20- (2)

فصل 1- مسیحیت در ایران پیش از اسلام  
کتاب: علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین

ترجمه و تألیف: ح-ب- دهقانی تفتی

تاریخ ورود مسیحیت به ایران  
تعیین تاریخ دقیق ورود مسیحیت به ایران نه فقط امری است مشکل بلکه غیرممکن، اصولاً دین کار دل است و اسرار دل را نمی‌توان به آسانی بر روی کاغذ آورد و به علاوه آگاهی از رموز قلبی افراد و چگونگی نشر آن دقیقاً میسر نیست و شاید از این جهت بوده است که مورخین قدیم هم کمتر به آن پرداخته و به ذکر وقایع ظاهری که در حقیقت نتیجه عقاید باطنی است اکتفا کرده‌اند. اما با وجود اشکالات و ابهامات زیاد، مورخین با تحقیقات و موشکافی‌های بسیار سعی کرده‌اند که رموز نهفته تاریخ را آشکار سازند و در این باره نیز تحقیقاتی کرده‌اند که بطور اختصار ذیلاً به خوانندگان گرامی عرضه می‌داریم: در انجیل (اعمال رسولان 2: 9) مسطور است که روز پنطیکاست که حواریون مسیح به زبان‌های مختلف به مسیح که پنجاه روز پیش از آن صعود فرموده بود شهادت می‌دادند عده زیادی از فرق مختلف در آنجا حضور داشتند و سخن ایشان را شنیدند. از آن جمله پارثیان و مادیان و عیلامیان و ساکنان جزیره (بین النهرین) می‌باشند. چنان که ملاحظه می‌شود چهار فرقه مزبور از نقاط مختلف کشور ایران بودند و احتمال قوی دارد که بعضی از آنها از مژده انجیل متأثر شده آن را برای هم میهنان خود به سوغات برده باشند. روایات آشوری گوید که در قرن اول میلادی یکی از اشخاصی که مسیح را به چشم خود دیده بود بنام (مارعدای) (1) به (ادسا) (2) رفته مسیحیت را به آنجا برد. شاگرد او (ماری) (3) خبر مسیحیت را به ایران برد و حتی به فارس هم رفت و او در آنجا خبر تومای حواری؛ رسول معروف هندوستان را شنید. از این که در دوره اشکانیان یعنی در قرون اول و دوم میلادی مسیحیت به ایران رسیده است حرفی نیست ولی گفتگو در اینجا است که آیا کلیسا تا آن زمان تشکیلاتی هم داشته است یا نه؟

نویسندگان امروزی از جمله (وستفال) (4) و (لابورت) (5) که در این قسمت از تاریخ متخصص می‌باشند به روایات آشوری فوق الذکر چندان اهمیت تاریخی نمی‌دهند و با این که وجود (عدای) و (ماری) را احتمالاً تصدیق می‌کنند وجود تشکیلات منظم کلیسا را در زمان اشکانیان به کلی منکر می‌باشند و شروع کلیسا را در ایران از زمان اسقفی (پاپا) نام که در حدود سال 300 میلادی در سلوکیه می‌زیست می‌دانند. چنان که گفته شد مقصود محققین مزبور تشکیلات منظم کلیسایی است و اگر نه به طور یقین از همان قرن اول خبر مسیحیت به ایران رسیده بود زیرا که بدیهی است که باید چندین سال بگذرد و مسیحیانی پیدا شوند تا با ایجاد تشکیلاتی موفق گردند. پس باید ورود مسیحیت را به ایران از همان قرن اول دانست منتهی یکی دو قرن طول کشید تا نضج و قوام بگیرد.

: مسیحیان در دوره اشکانی

سلطین اشکانی کمتر به مذهب علاقه نشان می‌دادند و بدان چندان اعتنایی نمی‌کردند؛ از این جهت پیروان مذاهب مختلفه رسماً آزاد بودند و مخصوصاً مسیحیان روز به روز پیشرفت می‌کردند. فقط جفاهایی که به مسیحیان وارد می‌آمد از طرف مغها و پیروان مذاهب دیگر بود که از ضعف دولت مرکزی سؤاستفاده می‌کردند و همدیگر را آزار می‌دادند. اما مسیحیان با وجود جفاهای جزئی و محلی پیشرفت‌ها کرده از کوه‌های کردستان تا خلیج فارس کلیساها ساختند و در حدود 20 اسقف از خود داشتند.

: مسیحیان در زمان ساسانیان

اقلیت‌ها فدای وحدت ملی: اردشیر بابکان در سال 226 میلادی در کشوری روی کار آمد که در آن وحدت ملی و مذهبی وجود نداشت. بزرگترین سیاست او ایجاد یک مذهب رسمی و ملی بود و برای این کار دین باستانی ایران یعنی آئین زردشت را وسیله ساخت و به حمایت جدی مغان پرداخت. بتکده‌ها را خراب و به جای آنها آتشکده بنا کرد؛ و زردشتیان را دلگرم کرده تشویق نمود و با غیر زردشتیان خشونت پیش گرفت و بدین وسیله آزادی عقیده و مذهب را که از اصول عالیه است فدای ملیت پرستی کورکورانه نمود. این سیاست کم و بیش سیاست مذهبی شاهان ساسانی بود و گاه و ناگاه مسیحیان به سختی تحت شکنجه و آزار شدید قرار می‌گرفتند.

جنگ شاپور با والرین و اسرای مسیحی : بعد از اردشیر شاپور اول در سال 240 به تخت پادشاهی نشست. از کارهای مهم او جنگ با دولت روم و اسیر کردن والرین می‌باشد. تأثیری که این جنگ به حال مسیحیان ایرانی داشت این بود که وقتی بین النهرین و سوریه فتح شد هزاران هزار از ساکنین آنجا را به خوزستان کوچانیده ایشان را در جندی شاپور مسکن داد. در میان این اسرا عده زیادی مسیحی بودند که بر عده مسیحیان ایران اضافه شدند و مخصوصاً چون قبلاً تابع دولت روم بودند مسیحیان ایران را با کلیسای روم آشنا ساختند.

مقام طلبی پاپا : در سال 280 میلادی شخصی بنام «پاپا» به مقام اسقفی مداین که پایتخت کشور ایران بود منصوب گردید. این شخص به فکر افتاد که مسیحیان پراکنده ایران را جمع کرده مرکزی برای آنها در مداین تشکیل دهد و از خودپسندی که داشت خویشتن را لایق ریاست بر آنها می‌دانست و چون دیگران زیر بار او نرفتند باسقفانی که تبعه دولت روم بودند پناهنده شد و به کمک ایشان مقامی که می‌خواست بدست آورد و خویشتن را (جائلیق) (6) و رئیس کل کلیسای ایران نامید. این گونه مقام طلبی بدبختانه کم و بیش در تاریخ کلیسای مشرق زمین ادامه داشته و یکی از بواعث انحطاط بطور یقین همین رقابت و جاه طلبی‌ها بوده است که در محل‌های مناسب بذكر آنها می‌پردازیم.

مسیحی شدن قسطنطین و تأثیر آن در حال مسیحیان ایران : در سال 312 میلادی در روم اتفاقی افتاد که به تنهایی چندان قابل اهمیت نبود ولی تأثیر بزرگی در حال مسیحیان ایرانی نمود و آن واقعه مسیحی شدن قسطنطین امپراطور روم بود.

مسیحیان دوست و دشمن ایران شمرده میشدند : تا این زمان شاهنشاهان ساسانی مسیحیان را مانند یکی از فرقی می‌دانستند که به طور عادی در کشور آنها می‌زیستند ولی حال که بزرگترین دشمن ایشان یعنی امپراطوری روم رسماً مسیحی شده بود نمی‌توانستند وجود کسانی که خود را با دشمنان ایشان همکیش می‌دانستند تحمل کنند. بخصوص این که عیسویان ایرانی خود را در میهن خود بیگانه می‌دانستند و به آزادی همکیشان رومی خود غبطه می‌خوردند و آرزو می‌کردند آنها هم به هروجهی شده است آزاد شوند و از این جهت از جنگ با روم خودداری می‌کردند و حتی گاهی شکست ایران را از رومیان پیش بینی می‌کردند. باید دانست که مفهوم میهن دوستی امروزه با آنکه در آن روزگاران به آن معتقد بودند فرق دارد.

معنی «ملت» در قدیم : در قدیم بیشتر به مذهب نظر داشتند و حتی لفظ ملت را هم به معنی فرقه مذهبی بکار می‌بردند. معنی این کلمه از مشروطیت تا به حال در فارسی فرق کرده و به اهالی یک کشور از هر دینی که می‌خواهند باشند اطلاق می‌گردد. اصولاً باید دانست که وطن پرستی و دفاع از آب و خاک به شکلی که امروز وجود دارد چیزی است تازه و الا حتی در اروپا هم بیشتر نظر به مذهب داشتند و اختلافات و اتحادیه‌ها اغلب مذهبی بوده است. بنابراین نباید مسیحیان ایرانی دوره ساسانی را یکباره خائن شمرده بخصوص اینکه با وجود آزارهای بی‌اندازه سخت که بوسیله هم میهنانشان به ایشان می‌رسید هیچگاه شورش نکرده و علم طغیان برنیفرآشتند با این که عده ایشان زیاد بود.

جفای شدید در زمان شاپور دوم : بعد از آنکه قسطنطین وفات کرد جنگ ممتدی که 25 سال ادامه داشت بین ایران و روم شروع شد و بالاخره به پیروزی شاپور دوم انجامید و نتیجه این شد که تسلط ایران بر قسمت غرب یعنی بین النهرین و بویژه نصیبین زیادتر گردید. چیزی از ابتدا این جنگ نگذشته بود که شاپور به «جائلیق» مسیحیان که در این وقت شمعون بود فرمان داد که باید مالیات دو برابر از عیسویان گرفته شود و چون جائلیق قبول نکرد پادشاه فوق العاده عصبانی شد و شمعون را توقیف و کلیساها را خراب کرد. از این پس دوره جفای هولناکی برای مسیحیان شروع شد که تا مرگ شاپور که 42 سال بعد اتفاق افتاد ادامه داشت.

مقتول : در طول این مدت مسیحیان را به انواع مختلف شکنجه داده می‌کشتند. در اول به ایشان می‌گفتند 16000 ایمان خود را انکار کنید و اگر این کار را عمل می‌کردند رهایی می‌افتند ولی اگر از انکار سرپیچی می‌کردند یا سنگسار می‌شدند و یا با شمشیر کشته می‌شدند و یا پاره پاره می‌گشتند. اسامی 16000 نفر که به قتل رسیده‌اند در تواریخ ثبت است.

اسقف و 100 کشیش کشته شدند : شاهپور دوم چون سابقه دوستی با شمعون جاثلیق داشت فرصت‌های زیادی به 5 او داد تا ایمان خود را انکار کند؛ از جمله 5 اسقف و 100 کشیش را جلوروی او کشتند و بالاخره چون راضی نشد دست از ایمان خود بردارد او را هم به قتل رسانیدند

روز قتل عام : چون پادشاه از ایستادگی عیسویان جری شد حکم قتل آنان را در تمام امپراطوری خود داد و 10 مدت ده روز مسیحیان را در همه جا قتل عام میکردند. از جمله «شاهدوست جاثلیق» را که جانشین شمعون شده بود با 128 کشیش دیگر نیز کشتند. جاثلیق بعدی یعنی (باری‌عشمن) را هم محبوس و مقتول کردند و با او 120 کشیش دیگر را هم کشتند. این قسم آزارها در نواحی که به روم نزدیکتر بود یعنی در بین‌النهرین زیادتر شیوع داشت. بالاخره در سال 379 شاپور درگذشت و با مرگ او جفای مسیحیان خاتمه یافت. به عوض نظر به مسیح و توکل به او مسیحیان نظر به دربار داشتند. با همراهی دربار جسور می‌شدند و با

غضب شاه جیون : جفا اگر محض جفا شد کمتر می‌تواند باعث تضعیف کلیسای مسیح گردد؛ بلکه به شهادت تاریخ ثابت شده است که خون شهدا تخم کلیسا می‌باشد. اما یک عیب بزرگ در مسیحیان ایران بود و آن این که اغلب اوقات نظر به دربار و قدرت‌های این جهان داشتند و ترقی و پیشرفت ملکوت خدا را مربوط و گاهی حتی منوط به آن می‌دانستند. بهترین مثال برای این قسمت احوال مسیحیان است در زمان یزدگرد اول

رابطه دوستی مسیحیان با یزدگرد : یزدگرد اول نخست نسبت به مسیحیان بسیار مهربان بود به حدی که بآزار سخت مغان که دشمنان جدی مسیحیان بودند پرداخت و زردشتیان را از خویشتن متنفر ساخت و بدین لحاظ باو لقب گناهکار و بزهار دادند

اسقف ماروتا طبیب یزدگرد : اسقفی بنام ماروتا اغلب از طرف دربار روم به دربار یزدگرد به سمت ایلیچگری رفت و آمد می‌کرد و چون پزشک هم بود و یزدگرد را هم از مرضی شفا داده بود مورد توجه شدید او بود. بوسیله نفوذ او پادشاه فرمان آزادی مسیحیان را داده و به آنها کمک کرد تا شورائی در سال 410 در مداین تشکیل دهند و حتی شخصی را بنام اسحق جاثلیق معین کرد. مسیحیان از التفات شاه نسبت بخود بسیار شادمان بودند ولی نمی‌دانستند که بقول سعدی... «افتد که ندیم حضرت سلطان را زر بیاید و باشد که سر برود و حکما گفته اند از تلون... طبع پادشاهان برحذر باید بودن که وقتی بسلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند

جسارت مسیحیان و عکس‌العمل یزدگرد : مسیحیان ایران از موقعیت خود سو استفاده کردند و بکارهایی دست زدند که پادشاه مجبور شد بر علیه آنان قیام کند از جمله کشیشی (هاشو) نام در خوزستان یکی از آتشکده های بزرگ را خراب کرد. واضح است که این عمل مغان متعصب زردشتی را تا چه اندازه غضبناک نمود. پادشاه (هاشو) و (عبدای) اسقف را احضار کرد و ایشان را از اهانت کردن به مذهب رسمی کشور سرزنش و توبیخ نمود. (عبدای) شرکت خود را در آن کار انکار نمود ولی (هاشو) با جسارت هرچه تمامتر عمل خود را اقرار کرده باز هم به آئین زردشتی اهانت کرد. پادشاه به (عبدای) دستور داد که آتشکده را دوباره بنا کند ولی (عبدای) بقبول این کار در نداد و در نتیجه به قتل رسید. وقایع دیگری نیز اتفاق افتاد که شرح آنها در اینجا زاید به نظر می‌رسد ولی دلیل بر بی احتیاطی پیشوایان مسیحی و جسارت آنان می‌باشد که باعث جفاهای شدید گردید و موجب سستی روحی کلیسا می‌شد. بی‌سواد بودن عامه، بی‌خبر بودن از اصول حقیقی، نداشتن انجیل بزبان خود، شاید بزرگترین علل ضعف کلیسا این بود که عامه از اصول عقاید مذهبی خود بی اطلاع بودند. بی‌سوادی رایج بود و به علاوه کتاب مقدس هم به زبان سریانی و نه به پهلوی خوانده می‌شد که عامه مردم از آن چیزی نمی‌فهمیدند. بنابراین نمی‌توانستند عقیده راسخی از خود داشته باشند و تنها تحت تأثیر پیشوایان خود بودند. پیشوایان هم خواهی نخواهی از عقاید رومیان متأثر می‌شدند چنانکه در در شورای مداین اعتقادنامه نیقیه را که پایه عقیده کلیسای روم بود قبول کردند و این البته کار خوبی بود اما به شرطی که عامه از آن اطلاع پیدا کرده اصول آنرا درک میکردند ولی بدبختانه چنین نبود

جدایی از روم (شورای دادیشوع) : از وقایع مهمی که در این اوقات برای مسیحیان ایران اتفاق افتاد تشکیل شورایی بنام شورای دادیشوع بود. (دادیشوع) در سال 421 بمقام جاثلیقی رسید و بعد از آنکه یکبار مورد غضب پادشاه شد و تازیانه خورد و از دنیا کناره گرفت باز بنا بدرخواست اسقفان از کنج عزلت بدر آمده شورایی از

اساقفه مرو - هرات - اصفهان - عمان تشکیل داد. در این شوری چند تصمیم گرفته شد که اغلب اشتباه بود. از جمله یکی آنکه مسیحیان ایرانی رابطه خود را بکلی با رومیان قطع کنند و البته این تصمیم را از روی تجربه‌های تلخی که دیده بودند گرفتند زیرا هر وقت جنگ ایران و روم شروع می‌شد مسیحیان ایرانی به تهمت دوستی با روم زجر می‌کشیدند اما مسیحیان فراموش کرده بودند که کلیسای مسیح مانند یک بدن است و به هیچ قیمتی اعضا یک بدن نباید از همدیگر جدا شوند. حق بود که در برابر جفاها ایستادگی می‌کردند و از ترس تهمت و افترا یگانگی روحانی خود را با برادران رومی خود حفظ می‌کردند در عین این که به میهن خود ایران نیز علاقه نشان می‌دادند.

نسطوریت جدایی را تشدید کرد: چگونگی پیدا شدن (نسطوریوس) و شرح عقاید او و اینکه آیا حقیقت خود نامبرده بدعتکار بوده است یا نه از بحث ما خارج است ولی سرعت پیشرفت نسطوریت در ایران دو امر را ثابت می‌کند یکی علاقه به جدایی از روم که بدبختانه با نسطوری شدن کلیسای ایران به نحو کامل انجام شد و دیگری سطحی بودن عقاید مذهبی مردم که به چه زودی به توسط نفوذ چند نفر تغییر عقیده دادند. تصمیم دیگر شورای دادیشوع این بود که مقام بسیار بلندی برای جاثلیق قائل شوند و حتی گفتند که از این بعد کسی نباید بر او ایرادی بگیرد و او را (پتریارخ) نامیدند. در اینجا نیز اشتباه آنان این بود که فراموش کرده بودند که نباید همه قدرت و قوت را به یک نفر داد زیرا بشر ضعیف است و از داشتن قدرت زیاد مست می‌گردد. مسیح خود خداوند کلیسای خویش است و هیچ مقام بشری نباید جای او را بگیرد.

تشکیلات سبب تقویت بود نه تضعیف: بدیهی است حال که کلیسا از بدن جدا شد مرکزیتی لازم داشت و البته دادن تشکیلات و داشتن مرکزیت برای بقا کلیسا لازم بود ولی یکباره همه قدرت را به یک نفر دادن و حق ایراد گرفتن و خرده گیری کردن را سلب نمودن البته درست نبود. اما این که بعضی مرکزیت و تشکیلات شدید کلیسا را یکی از علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین دانسته اند (7) شاید صحیح نباشد و عکس آن درست باشد یعنی این که اگر آن تشکیلات را هم نداشت زودتر از بین رفته بود. مرکزیت و تشکیلات در صورتی که البته از حد نگذرد و به عقیده نگارنده در کلیسای قدیم ایران از حد نگذشته بود نافع است به شرطی که اولیا امور اشخاصی صالح باشند اگر مردم صالح نبودند و تماس خود را با خداوند خود قطع نمودند چه با تشکیلات و چه بی تشکیلات روبرو خواهند رفت ولی اگر مردم صالح و حقیقتاً خدا پرست مصدر کارها شدند و به تربیت مردم پرداختند مرکزیت و تشکیلات سبب تقویت و سرعت در کارها و انجام آنها می‌گردد. تشکیلات و مرکزیت بخصوص در زمان ساسانیان برای کلیسا امر لازمی بود زیرا که چنان که گذشت مسیحیان یکی از اقلیتها بودند و این اقلیتها حامی و سرپرست می‌خواستند نماینده می‌خواستند چنان که داشتند و به کمک این تشکیلات توانستند در برابر جفاهای شدید و مستقیم و غیر مستقیم زردشتیان ایستادگی کنند.

وضعیت عمومی کلیسا در ایران پیش از اسلام: در سال 410 تقریباً چهل دایره اسقفی در ایران بوده است و در هر یک از این نواحی گروه بسیاری از مسیحیان می‌زیستند. در سال 424 شماره نواحی اسقف نشین به 66 رسید. چون مسیحیت اول از بین النهرین شروع شده بود قدرتش در آنجا بیشتر بود ولی کم کم به نقاط دیگر نیز سرایت کرد به حدی که بعدها شهرهای ری، اصفهان، سیستان، نیشابور، مرو و هرات هم اسقف نشین شد و حتی در کتب تاریخی اسم اسقفی را برده اند که اسقف چادرهای کردها بوده و معلوم است در بین کردها هم مسیحیت شیوع داشته است. بعضی از محققین معتقدند که علی الهی ها یا اهل حق که امروزه در کوه‌های کردستان زندگی می‌کنند از بقایای مسیحیانی هستند که بواسطه فشار اعراب و مغول به تدریج اسم خود را تغییر دادند ولی هنوز شباهت‌های (زیادی بین تعالیم و گفتارهای آنها با تعالیم انجیل هست. 8)

نزاع در بین سران کلیسا: در اواخر ساسانیان مزدکیان بسیار پیشرفت می‌کردند به حدی که مغان زردشتی به هراس افتاده از مسیحیان دست کشیده تمام هم خود را صرف آزار مزدکیان کردند. در این موقع مسیحیان بالنسبه آرامشی داشتند ولی بدبختانه سران کلیسا بر سر مقام و علوطلبی در بین خود نزاع داشتند و چون نیروی آنها مصروف جنگ و جدالهای داخلی گردید فرصت کارهای اساسی از بین رفت.

مارابا، کاتولیکوس و تشکیلات او: اما خوشبختانه یکی از متنفذین زردشتی بنام «مارابا» مسیحی شد و با استعداد غریبی که داشت بمقام جاثلیقی انتخاب گردیده تشکیلات منظم و نیکویی به کلیسای ایران داد. ولی بالاخره «مارابا» بدست انوشیروان محبوس و صدمات زیادی به او وارد آمد تا این که بالاخره در سال 552 میلادی وفات یافت.

سازمان انتخاب جاثلیق از طرف شاه غیر مسیحی: در این موقع جاثلیق مسیحیان یکی از سران بزرگ کشوری محسوب می‌شد و شاید بعد از مؤید مؤبدان اولین شخص مذهبی مملکت بود. او معمولاً از طرف پادشاه انتخاب می‌گردید و این امر البته به ضرر کلیسا بود که رئیس روحانی کلیسا و شبان مسیحیان را یک نفر رئیس دولت غیر مسیحی انتخاب کند و مسیحیان نمی‌بایستی هیچ وقت زیر این بار می‌رفتند. تشکیلات کلیسا بسیار منظم و شباهت به تشکیلات دولتی داشت، کاتولیکوس یا پتریارخ رئیس کل کلیسای شرق بود و در مداین مسکن داشت. این شخص چند نفر اسقف اعظم در ایالات مختلفه از قبیل جندی شاپور، نصیبین، اربل، کرکوک و مرو در تحت نظر داشت و قریب صد اسقف دیگر در تحت ریاست این اساقفه اعظم در شهرها مشغول کار بودند. هر اسقف در ناحیه اسقف نشینی خود دارای قدرت کامل بود و اداره امور املاک کلیسا و مدارس و بیمارستان‌ها در دست او بود. هر اسقف اعظم اساقفه زیر دست خود را سالی دوبار برای شور در امور دعوت می‌کرد و هر چهار سال یک مرتبه اسقف‌های اعظم در تحت ریاست کاتولیکوس تشکیل شوری می‌دادند.

نفوذ مسیحیت: با همه جفاها و مخالفتها در اواخر ساسانیان مسیحیت در ایران نفوذ کامل داشت و در میان کسبه، تجار، صنعتگران پیروان مسیح یافت می‌شدند. در زمان ریاست مارابا رئیس تجار، رئیس زرگران و رئیس نقره کاران و متنفذین دیگر در شهر جندی شاپور همه مسیحی بودند. انوشیروان و خسرو پرویز هر دو زنان مسیحی داشتند. یکی از پسران انوشیروان هم موسوم با نومه زاد مسیحی بوده و یحتمل که بزرگمهر وزیر کاردان انوشیروان نیز پیرو مسیح بوده است. رهبانیت: یکی از خصوصیات مسیحیان ایرانی تمایل به گوشه نشینی و زهد بود. رهبانان زیادی در دیرها مسکن می‌گزیدند و عمر خود را صرف نسخه برداری انجیل و دعا و تدریس و تعلم می‌نمودند. تعداد دیرها در شمال بین النهرین مخصوصاً زیاد بود و بخصوص در دوره های آخر ساسانی رو به فزونی گذارده بود. املاک دیرها در تحت نظر اساقفه اداره می‌شد. شاید بعضی رهبانیت را تقبیح نمایند و البته رهبانیت صرف و تأکید زیاد هم بآن درست نیست اما وجود این دیرها برای مسیحیت بمنزله صخره و پناهگاهی بود که هر وقت جفایی یا بلایی وارد می‌شد مردم بدان جاها پناه می‌بردند و در نقاطی که شماره این دیرها زیادتر بود پایداری عیسویان هم بیشتر بود. احتمال دارد همین زهد و بی‌علاقگی به دنیا بعدها در میان مسلمین اثر کرده باشد چنان که بعضی از محققین از جمله «نیکلسن» (9) معتقد است که تصوف ایران از سرچشمه مسیحی آب میخورد.

تبشیر: مسیحیان ایرانی از جدی ترین مبشرین تاریخ مسیحیت بوده و نمونه های بارزی از فداکاری های ایشان در تاریخ مسطور است. از جمله اسقفی با شش نفر از رفقای خود به ترکستان رفته نوشتن و زراعت را به ترکها آموختند و بسیاری از ترکها مسیحی شدند. مسیحیت بخصوص در بین طایفه هیاطله رواج یافته بود زیرا که وقتی در سال 851 یونانیان در جنگی هیاطله را شکست دادند و اسیرانی از آنها گرفتند بر روی پیشانی آنها شکل صلیب داغ شده را دیدند. خلاصه در اواسط قرن هفتم در اثر کار مبشرین ایرانی بیشتر از 20 اسقف در طرف مشرق رود جیحون مشغول کار بودند. مسیحیان ایرانی غیر از ترکستان به عربستان و هندوستان هم مسافرت کرده به انتشار دین خود می‌پرداختند و چنانکه در تاریخ مشهود است در وقت ظهور اسلام مسیحیت در بین قبایل مختلف عرب مانند ربیع، بهرا، غسان و تغلب رواج داشته است و حتی بعضی از شعرا جاهلیت هم مسیحی بوده اند. چنان که در تاریخ ادبیات عرب معروف است که یکی از شعرا نابینا بنام میمون بن قیس بن جندل که کنیه او ابوبصیر و لقبش اعشی بوده است چند نفر از پادشاهان نجران و اساقفه آنجا را مدح کرده است و نیز مشهور است که امیه بن ابی الصلت اخبار زیادی از یهود و نصاری در اشعار خویش روایت کرده است و اینها دلیل بر این است که مسیحیت در عربستان رواج داشته و شیوخ و قبایل عرب از آن مطلع بوده‌اند. در هندوستان جنوبی هم امروزه کلیسایی است بنام «مارتوما» که تاریخ بسیار قدیمی دارد و آنچه مسلم است اینست که در قرن ششم میلادی در آن ناحیه مسیحیانی وجود داشته و کلیسای هندوستان تحت نظر کاتولیکوس مداین اداره می‌شده است.

توضیحات:

- (1)- Mar Adai
- (2)- Edessa
- (3)- Mari
- (4)- Westqhal

## (5)- Labour

بمعنی عمومی است Catholicos جاثلیق معرب کاتولیکوس میباشد و - (6)  
تاریخ کلیسای قدیم در مملکت ایران تألیف و - م- میلر صفحه 225 - (7)

Moslem World شماره ژانویه 1939 - (8)

(9)- Nicholson R. A.

## فصل 2- مسیحیت در بدو اسلام

کتاب: علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین

ترجمه و تألیف: ح- ب- دهقانی تفتی

وضعیت کلیسای ایران : قبلاً گفتیم که وضعیت کلیسای ایران در شورای سلوکیه در سال 410 میلادی تثبیت گردید و شخصی بنام جاثلیق یا کاتولیکوس رئیس آن بود و در برابر دولت مسئولیت تام داشت. بعدها این کلیسا به شکل یکی از «ملت‌ها» در داخل ایران درآمد و جاثلیق مشغول جمع آوری مالیات‌ها از اعضا کلیسا نیز گردید. هیچ‌ده سال پس از استقرار وضعیت بالا نهضت نسطوریت شروع شد و سیل نسطوریان اخراجی روم به طرف ایران سرازیر گردید به طوری که تا اواخر قرن پنجم کلیسای ایران نسطوری شد و دیدیم چگونه مسیحیان ایران خود را از روم جدا کرده از این جدایی نیز شادمان بودند و مضرات این عمل را نیز ذکر کردیم. در اواسط قرن پنجم تعلیمات (یک جنبه) (1) راجع به شخصیت مسیح شیوع پیدا کرده بود که در مصر و سوریه رایج شده بود. کلیسای روم هم نسطوریان را و هم (یک جنبه) ها را خارج کرده بدعتکار شمرده بودند و خود را (کاتولیک) یا (ارتودکس) نامیده بودند ولی سایر کلیساها نیز خود را به این اسامی می‌نامیدند. از این جهت مشرقیان کلیسای مغرب را (ملکیت) (2) می‌نامیدند یعنی مردمان ملک- مردمانی که تبعیت امپراتور روم را قبول کرده بودند

: تقسیمات : در قرن هفتم یعنی در بدو اسلام ما بین مسیحیان این تقسیمات وجود داشت

ملکیت‌ها - 1

یعقوبی‌ها - 2

نسطوری‌ها - 3

البته در اینجا فرصت نیست وارد بحث در علل پیدایش و موجبات این جدایی‌ها بشویم. به طور خلاصه می‌توان گفت که : (ملکیت‌ها) تجسم خدا را حقیقتی گرفته معمای فلسفی را به خود واگذارند و حال این که نسطوری‌ها و (یک جنبه‌ها) سعی بلیغ کردند که این معمای فلسفی را حل کنند و در این راه حقیقت کامل تجسم را از دست دادند. اختلافات ناچیز بود ولی سبب ضعف گردید، از بحث ما خارج است که زیادتیر از این وارد بحث در اختلافات جزئی شویم ولی باید بگوییم که اختلافات در اصل جزئی بود اما چون اختلاف شروع شده بود و با هم متفق نشده بودند به صورت اختلاف ماند و در برابر اسلام کلیسای واحد متحدی وجود نداشت. حتی یک نویسنده یعقوبی نسطوریان را در نوشته‌های خود «کافر» قلمداد می‌کند (3) ولی چنان که می‌دانیم اختلافات آنها اساسی نبود چنان که اسقف نسطوری قرن 9 موسوم به (ایلپا جوهری) که اسقف دمشق بود راجع به اختلافات می‌نویسد :

«...بنابر این با این که در میان باهم اختلاف دارند در معنی با یکدیگر متفق می‌باشند و با این که در ظاهر با هم مخالفند در باطن با یکدیگر موافق می‌باشند- تمامی آنها پیرو یک ایمان و مؤمن و خدمتگذار یک خداوند هستند. در این طور چیزها اختلافی در بین آنان نیست و وجه تمایزی موجود نمی‌باشد مگر احساسات و کشمکش‌های فرقه‌ای» (4).

قسمت اعظم کلیسای ایران در زمان حضرت محمد نسطوری بود و به 6 ناحیه تقسیم می‌گردید. در زمان حضرت محمد کلیسای نسطوری قسمت اعظم کلیسای ایران را تشکیل می‌داد و قوت آن بیشتر در عراق و بین النهرین نهفته بود و به 6 ناحیه زیر تقسیم می‌گردید که هر یک زیر نظر یک اسقف اداره میشد

بابل که پایتخت آن مداین یا تیسفون بود که مرکز کاتولیکوس نیز بود - 1

شوش یا خوزستان که اسقف نشین آن جندی شاپور بود. این شهر مرکز دانشکده پزشکی نسطوریان بود که - 2  
مبدأ نهضت طب اسلامی گردید

- 3- نصیبین که اسقف نشین آن نیز همان شهر بود
- 4- بصره که نیز اسقف نشین بود و بعدها مرکز حکمت الهی اسلامی نیز گردید
- 5- اربیل که اسقف نشین نیز بود
- 6- کرکوک که اسقف نشین نیز بود
- البته مسیحیان ایران به این شش ناحیه محدود نبودند و ذکر اینها در مبحث ما راجع به قبل از اسلام گذشت و دیگر در اینجا تکرار نمی‌کنیم

آمار مسیحیان در عراق : راجع به تعداد مسیحیان در عراق مدارکی که در دست داریم این است که عمر در شش ناحیه مذکور در بالا از 500,000 نفر غیر مسلم خراج می‌گرفت و چون این عده فقط کسانی بودند که توانایی جنگ داشتند می‌توان گفت که همه جمعیت از زن و مرد و اطفال به 1,500,000 نفر می‌رسید، از این عده چه اندازه یهودی و چه اندازه مسیحی بودند. مشکل است تعیین کرد ولی یقین است که اکثریت آنان را مسیحیان تشکیل می‌دادند

آمار مسیحیان در عراق : راجع به تعداد مسیحیان در عراق مدارکی که در دست داریم این است که عمر در شش ناحیه مذکور در بالا از 500,000 نفر غیر مسلم خراج می‌گرفت و چون این عده فقط کسانی بودند که توانایی جنگ داشتند می‌توان گفت که همه جمعیت از زن و مرد و اطفال به 1,500,000 نفر می‌رسید، از این عده چه اندازه یهودی و چه اندازه مسیحی بودند. مشکل است تعیین کرد ولی یقین است که اکثریت آنان را مسیحیان تشکیل می‌دادند

#### رابطه مسیحیت با اسلام

عربستان به روی خارجیان بسته نبود: این عقیده که شبه جزیره عربستان به روی تمدن بسته بود و اعراب همه وحشی بودند عقیده قدیمی و غلطی است. عربستان از روزگارهای باستان با خارج تجارت داشت و نیز از راه ایران، سوریه و مصر نفوذ فرهنگی می‌یافت، «...الذی علم با لقلم. علم الانسان ما لم یعلم...». سوره العلق آیه 3 و 4 دو آیه فوق و آیات دیگر در قرآن می‌رساند که عوامل اولیه تمدن یعنی نوشتن و خواندن در مکه رسم بوده است بنابراین توحش آن طورها که معمولاً به آن معتقدند در عربستان وجود نداشته است. کتاب مقدس به عربی ترجمه نشده بود. اگر مسیحیان همت گماشته و کتاب مقدس را پیش از قرآن به زبان عربی در آورده بودند ممکن بود چگونگی وضعیت مذهبی در تمام مشرق زمین تغییر کند ولی افسوس که مسیحیان به این کار دست نزده بودند. پیغمبر اسلام پیش قدم حقیقی فرهنگ در عربستان بود. درست است که یهودیان و مسیحیان در عربستان بودند و نیز از خارج با آن رابطه داشتند ولی حضرت محمد را بدون شک باید پیشرو حقیقی فرهنگ در عربستان بشمار آورد.

اشعار جاهلیت: اعراب کمتر میل به مذهب داشتند چنان که اشعار جاهلیت کمتر رنگ مذهبی دارد. فقط گاه و ناگاه عقاید مذهبی در اشعار بعضی از آنها ملاحظه می‌گردد. از جمله در اشعار امر القیس و امیه بن ابی الصلت که عقاید مسیحی در اولی بسیار سطحی و در دومی بی‌اندازه مغشوش است. در این اواخر محققین راجع به اصل و حقیقت تاریخی اشعار جاهلیت شک کرده‌اند و آنها را ساختگی می‌دانند ولی این عقیده هنوز کاملاً ثابت نشده است. اگر اشعار جاهلیت ساختگی نباشد عقیده به وحدانیت که در آنها یافت می‌شود بدون شک باید از تأثیر مسیحیت باشد

دوستی حضرت محمد با مسیحیان مخصوصاً در اواخر عمر: حضرت محمد مخصوصاً در اواخر که با یهود سخت مخالف شده بود با مسیحیان نظر ملاطفت داشت و ایشان را بسیار به خود و به اسلام نزدیک می‌دیدند و حتی از رهبان‌ها به خوبی تعریف می‌کرد با این که با زجر به جسم و رهبانیت شدید که بیگانه مسیحیت هم بود مخالف بود. «...ولتجدن اقر بهم موده للذین آمنوا الذین قالوا انانصارى ذالک بان منهم قسيسين و رهبانان و انهم لا یستکبرون...» سوره مائده آیه 81 روی هم رفته می‌توان چنین نتیجه گرفت که حضرت محمد با مسیحیانی که خود دسترسی مستقیم به انجیل نداشتند حشر و نشر داشت و با عقاید متداول در میان آنها آشنا بود



سرنوشت مسیحیان در دست اعراب جنگ‌های هراکلیوس و خسرو: موقع فتوحات اسلام مسیحیان در چه حال بودند؟ چند سال پیش از هجرت، خسرو پادشاه ساسانی تا مصر پیش رفته و اسکندریه را هم گشوده بود و در سال 615 اورشلیم در دست ایرانیان بود و گاه و ناگاه هم یهودیان و هم مسیحیان از دست ساسانیان آزار می‌دیدند. ولی در سال 622 یعنی در سه ماه قبل از هجرت، هراکلیوس حمله کرده مصر و اسکندریه و اورشلیم را پس گرفت و خسرو کشته شد. در عین همین اوضاع بوده است که حضرت محمد می‌بایستی نامه‌های خود را به خسرو پرویز و سایرین نوشته باشد.

تحلیل اتحاد به مسیحیان به منظور وحدت امپراطوری: هراکلیوس که می‌خواست وحدتی در امپراطوری ایجاد نماید به جفای مذهبی دست زد. اولاً یهودیان را نه فقط در مصر قتل عام کرد بلکه در آسیای صغیر و فلسطین و سوریه نیز

سیروس معروف به مقسس و ظلم‌های او به قبطی‌ها: سپس می‌خواست نسطوری‌ها را با ملکیت‌ها و (یک جنبه‌ای‌ها) یکی کند و برای این کار به کمک چند نفر عالم علم الهی برای خود اساس تازه‌ای ریخت به اسم: «مونوتلیتزم» (5) که دو جنبه بشری و الهی مسیح را کنار گذاشته برای او یک اراده واحد قابل می‌شد. هراکلیوس نقشه‌اش این بود که این عقیده را تحمیل نماید و برای اینکار سیروس اسقف نسطوری را به مصر فرستاده او را فرماندار آنجا نیز کرد. اسقف نامبرده در راه تحمیل این عقیده تازه از هیچ گونه زجری خودداری نکرد. بنیامین اسقف قبطی خود را پنهان کرد و تا بعد از حمله عرب از پنهان‌گاه خود خارج نشد. بسیاری از قبطی‌ها جزو ملکیت‌ها شدند و بسیاری که توانستند فرار کردند. البته این کارها مردم مصر را برای حمله عرب آماده می‌کرد ولی نباید تصور کرد که اعراب مصر را به آسانی فتح کردند بلکه عامل عمده گشوده شدن مصر بدست اعراب خیانت سیروس بود که چون فرماندار بود کشور را بدست اعراب داد

رفتار با مسیحیان: مسیحیان اهل کتاب بودند و با آنها چون با مشرکین رفتار نمی‌شد، البته اگر مقاومت می‌کردند زجر می‌دیدند ولی وقتی مملکتی یا شهری گشوده می‌شد مسیحیان می‌توانستند جزیه بدهند و مسیحی بمانند ولی دیگران مثلاً اعراب غیر مسیحی که مشرک بودند به حکم اجبار می‌بایستی اسلام آورند

پیمان خالد بن ولید با مسیحیان بنوحیره: برای مثال پیمانی که خالد بن ولید با مسیحیان حیره بست در اینجا ذکر می‌کنیم: «این مکتوب خالد بن ولید است به مردم حیره. ابوبکر صدیق خلیفه پیغمبر خدا به من فرمان داد که وقتی که از مردم یمن برگردم نزد مردم عراق بروم، هم نزد اعراب و هم نزد غیر اعراب و آنها را به خدا و رسول او دعوت کنم، بهشت را به ایشان اعلام کرده و از جهنم آنها را الحذر دهم. اگر قبول کردند با آنها چنان رفتار شود که با مسلمین می‌شود و زیر همان احکام باشند. من به حیره آمدم و ایاض بن قبیصه الطائی و چند نفر دیگر از امنای حیره به ملاقات من آمدند. من ایشان را به خدا و رسول او دعوت کردم ولی آنها از قبول کردن اباء نمودند. بنابراین من به ایشان جزیه دادن و یا با شمشیرکشته شدن را پیشنهاد کردم. آنها گفتند: «ما قدرتی نداریم که با تو بجنگیم ولی با همان شرایط جزیه دادن که با سایر اهل کتاب رفتار کرده با ما نیز پیمان بسته صلح کن.» من راجع به عده ایشان تحقیقات کردم و شماره ایشان 7000 مرد بود. پس از امتحان معلوم شد که 1000 نفر از ایشان به مرض‌های مزمن گرفتار می‌باشند. بنابراین عده که جزیه به ایشان تعلق گرفت 6000 نفر بود و ایشان با من به شرط پرداخت 60000 پاره نقره صلح کردند

بنابراین من با ایشان پیمانی منعقد کردم که بنا بر آن همان شروطی که به اهل تورات و انجیل در سایر جاها تعلق گرفته است بآنها نیز تعلق بگیرد یعنی این که به مخالفت برنخیزند؛ کفار را بر علیه مسلمانان کمک نکنند، چه (عرب باشند و چه غیر عرب و عیوب مسلمین را افشاء نکنند...)» (6)

پیمان‌های دیگر: پیمانهای با بنی تغلب کمی عجیب است: پیمان‌های دیگری شبیه به پیمان‌های بالا با سایر قبایل مسیحی و با ارامنه بسته شد. بنی تغلب بین حس نژادی و احساسات مذهبی گیر بودند. از طرفی می‌خواستند جزو

غیر اعراب (غیر مسلمین) شمرده نشوند و از این جهت نمی‌خواستند جزیه بدهند و از طرف دیگر نمی‌خواستند مسیحیت خود را از دست بدهند. از این جهت بنا به گفته ابویوسف آنها با عمر پیمانی بستند که بر طبق آن مثل مسلمانان و به عوض جزیه دو برابر صدقه به فقراء بدهند و بچه‌های خود را هم غسل تعمید ندهند ولی به این شرط دوم هیچ وقت عمل نکرده بچه‌های خود را تعمید می‌دادند

پیمان با نجران: بنا بر گفته ابویوسف حضرت محمد یمن و نجران را نیز آزاد گذارد. راجع به نجران گوید: «نجران در تحت حمایت خدا و حفاظت محمد رسول او باشد؛ از اجناس ایشان، افراد ایشان، زمینهای ایشان و مذهب ایشان، غائبین آنها و حاضرین آنها و خویشاوندان آنها، کلیساهای ایشان و هر چه که در دست ایشان است چه کوچک و چه بزرگ. اسقف‌ها نباید از مرکز اسقفی خود منتقل شوند و یا راهی از دیرش و یا کشیشی از کارش.» (7))

نقض پیمان توسط عمر: ولی بعدها عمر این پیمان را به بهانه اینکه حضرت محمد گفته است در شبه جزیره عربستان نباید دو مذهب باشد نقض کرده مسیحیان نجران را به عراق برد و یهودیان خیبر را بیرون کرد.

تقلیل مسیحیان نجران در عرض هشتاد سال: در تحت حکومت عثمان بن عفان و معاویه و یزید و حجاج یوسف و عمر بن عبدالعزیز گاهی مالیات‌های سنگین بر مسیحیان نجرانی بسته می‌شد و گاهی برداشته می‌شد ولی روی هم رفته عذاب زیاد کشیدند به طوری که در عرض 80 سال عده آنها از 40,000 به 4000 نفر رسید. از مسیحیان غیر عرب این طور به سرعت کاسته نمی‌شد و چنان بر می‌آید که به اعراب غیر مسلمان بیشتر فشار وارد میشد تا مسلمان شوند چنان که با بنی‌تقلب به طوری که قبلاً ملاحظه شد.

شرایط تسلیم اورشلیم: نمونه دیگر از رفتار مسلمین با مسیحیان شرایط تسلیم اورشلیم است: «شرایط تسلیم اورشلیم که من عمر بنده خدا و امیر المؤمنین به مردم اورشلیم پیشنهاد می‌کنم از این قرار است: به جان آنها امان میدهم، هم چنین به مال آنها، بچه‌های ایشان، کلیساهای آنها، صلیبهای ایشان و هر چه که مربوط به سلامت ایشان است، زمین‌های ایشان و همه مذاهب مختلفه ایشان، کلیساهای آنها نباید رو به ضعف گذارده خراب شود، موقوفات آنها نیز نباید پایمال شود و احترام آنها باید محفوظ بماند. املاک آنها باید محفوظ بماند هیچ کس نباید محل آسایش اهالی اورشلیم که به مراسم مذهبی خود اشتغال دارند بشود و نه آنها را زخمی کند.» (8) استقبال مونوفیست‌های سوریه از اعراب در قبال فشار رومی‌ها: هر اکلپوس امپراطور روم فرمان داده بود که تمام فرق باید از شورای «کالسدون» تبعیت کنند و هر کس نکرد دماغ و گوش او بریده شود، اجازه نمی‌داد که یعقوبی‌ها پیش او حاضر شوند و خلاصه همه غیر از ملکیت‌ها در عذاب عجیبی گرفتار بودند از این جهت حمله اعراب را فرجی پنداشتند زیرا که از زیر یوغ آزاد می‌شدند.

مونوفیست‌های مصر و نسطوریان ایران نیز شاد بودند: بهمان علت مذکوره در بالا یک جنبه‌ای‌های مصر و نسطوریان ایران نیز از حمله اعراب شاد بودند.

نامه پاتریارخ ایرانی: نامه‌ای که (عیشوع یا هب) پاتریارخ به شمعون از اهالی (ریواردشیر) فارس نوشته است حاکی است که: «آن طائی‌ها یا اعراب که خدا حکومت سرزمین‌ها را به آنها عطا فرموده است اینک چنان که می‌دانی با ما هستند ولی حمله به مذهب مسیحی نکرده‌اند بلکه بر عکس با آن موافقت کرده، کشیشان ما را محترم (شمرده و مقدسین ما را احترام کرده‌اند و به کلیساها و دیرها کمک‌هایی نموده‌اند.» (9)

توضیحات:

(1)- Monophysitism

(2)- Melkite

(3)- L.E.Brown, The Eclipse of Christianity in Asia, Na

از همان مأخذ شماره 1 از قول آسمانی - (4)

(5)- Monothelism

L. E. Brown نقل از ابویوسف ص 171 نقل از - (6)

L. E. Brown نقل از کتاب - (7)

L. E. Brown نقل از کتاب - (8)

L. E. Brown نقل از کتاب - (9)

فصل 3- مسیحیت زیر دست خلفاء  
کتاب: علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین

ترجمه و تألیف: ح- ب- دهقانی تفتی

اقلیتها، ضمه مسلمین بودند و «ملت» نامیده میشدند: وقتی پیروزی، اسلام را مسلم شد به اقلیت‌های مختلفه از قبیل یهود، زردشتیان و مسیحیان نه فقط حمایت داده شد بلکه آنها ضمه مسلمین گردیدند و بعدها هر یک «ملت» جداگانه نامیده شدند. ملتها جزو ارتش نمی‌رفتند ولی به عوض جزیه می‌پرداختند و حال این که خراج یعنی مالیات عادی از همه؛ چه مسلمان و چه «ملتها» گرفته می‌شد. و در این دو کار یعنی گرفتن جزیه و خراج، اعراب از ساسانیان پیروی کردند. جزیه از کسانی که جنگ نمی‌کردند ولی می‌توانستند جنگ بکنند گرفته می‌شد ولی از زنان و کودکان و بیماران اخذ نمی‌شد.

محرومیت‌های ضمه‌ها: علاوه بر پرداخت جزیه؛ ضمه‌ها می‌بایستی بوسیله لباسشان از دیگران فرق داشته باشند و نیز نمی‌بایستی سوار بر اسب شوند و یا اسلحه حمل نمایند.

تعیین کاتولیکوس ایران بوسیله دولت: چنان که دیدیم کلیسای ایران از شورای سلوکیه یعنی از سال 410 میلادی به بعد «ملت» مخصوصی نامیده شد و تحت نظر کاتولیکوس که بوسیله شاهنشاه تعیین می‌گردید اداره می‌شد و این رویه را مسلمین نیز اتخاذ کردند.

اجازه نساختن کلیساهای جدید: شرط عجیبی که مسیحیان قبول کردند و درست معلوم نیست که چرا آنرا گردن نهادند، این بود که دیگر کلیساهای تازه نسازند و این امر شاید اول محلی بود و بعدا عمومی گردید و آنوقت هم دیگر بقدری عده کم شده بود که احتیاجی به عمارات جدید نداشتند. هر چند این محدودیت‌ها اغلب کاملاً عملی نمی‌شد و مثلاً در تواریخ ذکر شده است که کلیساهای تازه بنا می‌گردید.

شکایت ابو عثمان از آزادی مسیحیان: ابو عثمان بحر الجاحظ که در سال 869 میلادی وفات کرد در نوشته‌های خود از آزادی مسیحیان و عدم اجرای مقررات شکوه‌ها کرده و از جمله می‌گوید: «... ناقوس را بصدا در می‌آوردند؛ نوکراستخدام می‌کنند؛ حسن و حسین و عباس و فضل و علی نامیده می‌شوند و چیزی دیگر نمانده است که محمد و ابوالقاسم هم نامیده شوند... مسلمین با آنها رفیق شده اند و اغلب آنها زنا بستان را هم ترک کرده‌اند و بعضی آنرا زیر لباس خود می‌پوشند... اغلب آنها و همچنین قضات ما خون جاتلیق‌ها و اساقفه اعظم و اسقف‌ها را (برابر با خون جعفر و علی و العباس و حمزه می‌شمارند.)» (1)

قول ایلیا اسقف اعظم نصیبین راجع به طرز رفتار مسلمین نسبت به مسیحیان: ایلیا در سالهای 1008 تا 1049 اسقف اعظم نصیبین بود. او راجع به طرز رفتار مسلمین نسبت به مسیحیان چنین نوشته است: «مسلمین ما را احترام مینمایند و اگر هم گاهی کسانی ما را آزار برسانند چون به شریعت و احکام خود نظر میکنند میبینند مخالف «آنها انجام داده اند و حال این که دیگران بر عکس آنند»

یکی از علل تقلیل یافتن عده مسیحیان مهاجرت آنها بود به روم شرقی: یکی از علل مهم تقلیل یافتن عده مسیحیان در آسیای غربی مهاجرت عده زیادی از آنان بود به امپراطوری روم شرقی. در زمان هارون الرشید مسیحیانی که در سرحد روم می‌زیستند بهلنت جنگ‌های او با رومیان چون آزار دیدند بدان کشور مهاجرت کردند، از این عده در

حدود 12000 نفر ارمنی بودند. در زمان مأمون الرشید نیز بواسطه شورش بابکیان و اغتشاش داخلی عده زیادی که اغلب مسیحی بودند به آسیای صغیر پناه بردند.

از دواج ایرانی و رومی: مهاجرت بقدری زیاد بود که امپراطور تنوفیلوس (829-842) قانونی گذراند که بنا بر آن از دواج ایرانی و رومی آزاد گردیده از حقوق ملیت و امتیازات مخصوص امپراطوری پس از از دواج نیز برخوردار می‌توانستند شد. ولی از طرف دیگر باید دانست که فرق مختلف مسیحی که از روم جفا می‌دیدند به ایران پناه می‌آوردند. باید دانست که در مراحل اولیه تمام فرق مختلف مسیحیت از (ملکیت‌ها) و (نسطوری‌ها) و (یعقوبی‌ها) در نظر مسلمین همه یکی بودند ولی کم‌کم اختلافات ظاهر گردید و مسلمین نیز همان سیاست ایرانیان را در حق ایشان بکار بردند یعنی کاتولیکوس نسطوری را ایشان معین کرده اختیارات دیگر را در اداره مسیحیان به او می‌دادند.

#### نفوذ مسیحیت

نفوذ فرهنگی: مسیحیان به علت تعلیم و تربیتی عالی و تخصصی که در رشته‌های مختلفه داشتند در همه جا مورد نیاز می‌بودند؛ چه در کارهای دولتی و چه در علم پزشکی و چه در کارهای عادی کشوری: سه مرکز عمده: سه شهر عمده مرکز فرهنگ مسیحی بود؛ بدین طریق

- 1- نصیبین که دارای دانشکده حکمت الهی بود
- 2- جندی شاپور که دارای دانشکده پزشکی بود
- 3- مرو که آنجا نیز یک دانشکده پزشکی دیگری وجود داشت. دانشکده پزشکی جندی شاپور در تأثیر و نفوذ علم طب به اعراب عامل بسیار مؤثری بود. پزشک‌های نسطوری آنجا استادان و دانشمندان و فلاسفه بعدی اسلامی گردیدند. پزشک‌های نسطوری نیز به نوبه خود دانش خود را از ترجمه‌های کتب یونانی به سریانی دریافت کرده بودند.

از قرن 9 بعد اوضاع تغییر کرد: مسیحیان تا قرن 9 در همه جا مورد نیاز بودند. نه فقط محاسبین و گردآورنده مالیات‌ها بلکه تمام پزشک‌ها، منجمین و فلاسفه نیز مسیحی بودند ولی از قرن 9 به بعد مسلمین نیز صاحب علوم مربوطه شده رقابت شروع گردید و در نتیجه نفرت بین آنها افزایش یافت. یکی از نتایج سو قدرت زیاد این شد که پزشک‌ها در دربار نفوذ زیادی پیدا کرده در سیاست مملکت دخالت می‌کردند و در قرن 8 مثلاً تمام اساقفه اعظم با اشاره ایشان منصوب می‌گردیدند.

انکار مسیحیت: در این اوقات رسم عجیبی بین مسیحیان مرسوم شده بود به این معنی که ظاهراً خود را مسلمان نشان می‌دادند که شاغل کارهای مهم بشوند و به خیال خود باطناً مسیحی بودند. بنا بر این نه این بودند و نه آن و از این رو عده مسیحیان رو به تقلیل رفت چنان که روزی مأمون خلیفه این موضوع را با درباریان در میان مینهد: «به خدا من میدانم که فلان و فلان (عده ای از درباریان خود را اسم میبرد) ظاهراً اسلام آورده اند ولی مسلمان نیستند و در حضور من ریاکاری میکنند و نمی‌دانم که افکار باطنی ایشان با گفتار ایشان مخالف است. و این برای این است که این عده از روی میل و شوق باطنی اسلام نیاورده‌اند؛ بلکه جهت دسترسی داشتن با ما و بزرگ کردن خود و استفاده از حکومت ما... و به راستی من می‌دانم که فلان و فلان (عده ای از درباریان خود را اسم میبرد) مسیحی بوده و با این که با اسلام مخالف بوده اند مسلمان شده اند بنا بر این اینان نه مسلمان هستند و نه مسیحی»

2))

رقابت بین مسیحیان: الکندی مینویسد که روی هم رفته رفتار خلفاء نسبت به مسیحیان نسطوری چندان خوب نبود و علت آنرا عدم پایداری امور در خلافت، طمع فرمانروایان و تنفر فقها می‌داند. ولی در حقیقت علت مهم، حسادت بین خود مسیحیان؛ شهوترانی و فساد کشیشان و جسارت پیشوایان آنها بود که آتش جفا را دامن می‌زد. رهبانان الپو: مثلاً در زمان خلافت هارون الرشید رهبانان الپو از (پاتریارخ) انطاکیه خواهش کردند که یکی از راهبان را اسقف ایشان گرداند و او خواهش ایشان را رد کرده اسقف دیگری برای آنها فرستاد آنها هم عصبانی شده نزد هارون الرشید شکایت بردند که پاتریارخ جاسوس است و خبر به یونانیان می‌فرستد به طوری که خلیفه عصبانی شده حکم به خراب کردن کلیساها داد.

سعایت: شخص دیگری به اسم ابراهیم بن نوح بر علیه پاتریارخ (تئودوسیوس) (3) نزد متوکل شکایت کرد و در نتیجه متوکل پاتریارخ را محبوس و مسیحیان را آزار داد و حتی (با بختیشوع) معروف نیز مخالفت‌ها نموده مسیحیان را جفا رسانید ولی کسی به قتل نرسید

#### نظریه حکومت

باید دانست که هر چند گاه و ناگاه شورشهای محلی میشد و مردم مسیحیان را آزار می‌دادند ولی حکومت مرکزی مخالف آن بود چنان که در زمان خلیفه المقتدر مسلمین در شهر الرمله بر علیه مسیحیان برخاستند و کلیساهای آنها را خراب کردند و در نتیجه چند نفر از رهبانان نزد المقتدر رفته شکایت کردند و او فرمان داد از ایشان جزیه گرفته نشود و مثل سابق با آنها رفتار شود

حکم مجتهدین علیه شورشیان: نمونه دیگر قضیه این است که باید در حدود سال 1009 یعنی سال فوت کاتولیکوس یوحنا پنجم اتفاق افتاده باشد؛ بدین معنی که مسلمین مسلمانی را کشته یافتند و یک نفر مسیحی را متهم کرده به کلیسا حمله بردند و آن را آتش زده غارت کردند و بعضی پیشنهاد کردند که آن کلیسای سوخته باید مرقد و محل زیارت و امامزاده آن مقتول بگردد. قضیه به قضات و فقهای اسلامی رجوع شد یعنی به ابوحمید الاصفهانی، ابوبکر الخوارزمی و البیضاوی و آنان گفتند مقصر کسی است که اول آتش را روشن کرده است و او را برای تنبیه نزد سلطان فرستادند

اغلب بدبختیها ناشی از رفتار خود مسیحیان بود

اغلب از زحماتی که به مسیحیان وارد می‌آید تقصیر پیشوایان مسیحی بود که به هر قیمتی در پی قدرت و جاه و جلال می‌رفتند و حتی رشوه می‌دادند و رشوه می‌گرفتند. بر سر تعیین اساقفه اعظم نزاعها و رقابت‌ها برپا میشد و ما در اینجا چند مثال می‌آوریم: تیموتاؤس به خدعه رأی می‌خرد، مثلاً در سال 780 تا 819 تیموتاؤس نامی کاتولیکوس بود و نامبرده به خدعه و فریب انتخاب شده بود به این معنی که موقع رأی دادن به عده ای پول داده بود و به عده زیادی کیسه‌های پرازسنگ نشان داده به و عده پول رأی ایشان را خریده بود ولی بعد از این که انتخاب شد و رأی دهندگان از او پول طلب کردند به ایشان گفت «مقام کلیسایی را که در کلیسا نمی‌شود به پول» [فروخت

حسادت کاتولیکوس نسطوری: یونانیان زیادی در بغداد زندگی میکردند، ایشان از الیاس پاتریارخ انطاکیه (907 - 934) خواهش کرده بودند که اسقفی بر ایشان نصب نماید. او یوحنا نامی را برای ایشان فرستاد، این امر باعث حسادت ابراهیم کاتولیکوس نسطوری (905 تا 936) شده و یوحنا را نزد وزیر به محاکمه کشیده گفت ما دوست اعراب هستیم و این خارجی نباید اینجا باشد و بالاخره او را با رشوه برانداخت

شکایت بر علیه ازدواج مختلط: در نیمه دوم قرن پانزدهم صیر عیشوع کاتولیکوس نسطوری (1061 تا 1072) بر ضد اسقف یعقوبی توما در بغداد شکایت برد که چرا یک نفر نسطوری را با یعقوبی به عقد ازدواج در آورده است.

#### جفای گاه به گاه خلفاء

گاه به گاه خلفاء دست به جفای مسیحیان می‌زدند از جمله عمر دوم (712 - 720 میلادی) فرمان داد کلیساهای نوبنیاد تماماً خراب گردد و یا خلیفه القا در بالله (991 - 1031) به قدری محدودیت به مسیحیان تحمیل کرد که بصورت جفا درآمد. مثلاً آنها را مجبور کرد لباس مخصوص بپوشند، سوار اسب نشده بلکه سوار قاطر یا الاغ بشوند و زر خرید نداشته باشند و امثال این چیزها

سخت‌ترین جفاها در زمان الحکیم: سخت‌ترین جفاهایی که به مسیحیان وارد آمد در زمان خلافت خلیفه فاطمی الحکیم بود که 11 سال به طول انجامید (1009 تا 1020) و در زمان او مسیحیان مصر و سوریه جفاها کشیدند و کلیساهای اورشلیم خراب گردید و اثاثیه کلیساها به غارت رفت. عده زیادی اسلام آوردند و اسقفی در مصر نقل کرده است که در نواحی غربی در حدود 40000 کلیسا و دیر خراب گردید و فقط عده معدودی از مسیحیان باقی

ماندند. محرک الحکیم دیوانه تعصب شدید اسلامی و حسادت او بود از اینکه مسیحیان موقعیت‌های حساس و باریک را اشغال کرده بودند. در سال 1002 (عیسی بن نستوریوس) را که سلف الحکیم به شغل مهمی گماشته بود به قتل رسانید. در سال 1004 اولین اعلامیه از سلسله اعلامیه‌های بچه گانه خود را که از هم اکنون آثار جنون از آن نمایان بود انتشار داد که حتی بر علیه مسلمین نیز بود؛ چنان که عده زیادی از آنان را از کار برکنار کرده اموالشان را گرفت و خود ایشان را کشت. در سال 1007 زمین‌های کلیسا را مصادره کرده صلیب‌های زیادی را سوزاند و دستور داد مساجد کوچکی برپا کلیساها ساخته شود و دو سال بعد امر به سوختن کلیسای (قبر مقدس) در اورشلیم داد. به زودی بعد از آن الحکیم امر به خرابی تمام کلیساها داد، تمام اساقفه بازداشت شدند، اشخاص را از تجارت و معامله با مسیحیان منع کرد. از سال 1012 تا 1014 کلیساها تخریب می‌شد و فقط در مصر و سوریه در حدود 30،000 کلیسا خراب گردید یهودیان نیز به همین طور آزار دیدند. در اثر این جفاها عده زیادی از مسیحیان اسلام آوردند. در دوران آخر حکومتش الحکیم به مسیحیان و یهودیان آزادی بیشتری داده نسبت به مسلمانان بنای سختگیری را گذارد. عده ای از مسیحیان را اجازه مهاجرت به ممالک دیگر داد. عده زیادی از مسیحیان که اسلام آورده بودند به مسیحیت بازگشتند. علت این تغییر رأی در الحکیم این بود که ادعای الوهیت کرد و دستور داد در مساجد نام او را بجای نام خدا بکار ببرند: «بسم الحکیم الرحمن الرحیم!» این کفرگویی مصریان را عاصی کرده شورش کردند و در نتیجه الحکیم یا فرار کرد و یا نابود گردید.

علت حقیقی عدم پیشرفت کلیسا را در خود کلیسا جستجو باید کرد قضاوت کاملاً صحیحی است اگر گفته شود که بجز جفا‌های خلیفه الحکیم دیوانه روی هم رفته حکومت اسلامی جفا کار نبود. بیشتر جفاها تقصیر خود مسیحیان و نزاعهای داخلی خودشان بود. چنانکه گذشت بر طبق «شریعت» بر مسلمین حکومت می‌شد. اقلیت‌های دیگر نیز چنان که قبلاً ذکر کردیم هر یک «ملتی» بودند و البته محدودیت‌هایی داشتند و این وضع از قبل از اسلام بآنها به ارث رسیده بود ولی در حکومت‌های اسلامی هرگز جفا بشدت جفا در زمان ساسانیان نرسید هر چند محدودیتها گاه به گاه قدری آزار آور و سخت می‌گردید. بنابراین شخص خواه ناخواه به این نتیجه می‌رسد که علت عدم پیشرفت و توسعه کلیسا از ضعف ایمان خود مسیحیان بود و نه چیز دیگر.

ترس از جان علت عدم پیشرفت نبود: اغلب گفته شده است که مسیحیت در اسلام پیشرفت نکرده چون که هر مسلمانی که مسیحی می‌شد حکمش قتل بود. این امر برای هر روش دیگر ممکن است درست باشد ولی نه برای مسیحیت چون که مسیحیت بر مرگ پیروز آمده است. در روزگاران قبل از حضرت محمد یعنی در زمان ساسانیان نیز این حکم در حق زردشتیان مسیحی شده رواج داشت و بسیاری از مسیحیان شهید می‌شدند ولی مسئولین اعدام از اقرار ایمان شجاعانه مسیحیان تعجب کرده حتی گاه به گاه خود نیز توبه کرده ایمان آورده و کشته می‌شدند زیرا هیچ چیز نمی‌تواند جلوان نهضتی را که در تاریخ بر هر چیز غالب شده است بگیرد مگر بی‌ایمانی و سستی خود مسیحیان. بنابراین باید در زندگی و حالات ایشان بیشتر تحقیق کرده علل را دریابیم. علل ضعف در زندگانی مسیحیان و در نظریه آنها راجع به مسیحیت بود چنان که دیدیم شورای نیقیه مورد قبول نسطوریان واقع گردید. بنابراین هر چند شورای (کالسدون) را قبول نکردند باز از لحاظ علم الهی آنها را نمی‌توان بدعتکار شمرد، چنان که از نوشته‌های ایشان مشهود است آنها همان قدر ارتدکس هستند که کلیساهای دیگر و تهمت بدعت بعدها به آنها زده شده است. علل سستی و ضعف را باید از نظریه ایشان راجع به اصول حکمت الهی و طرز انطباق آن با زندگی جستجو کرد.

تأکید غلط بر مسکن: نویسندگان مسیحی مانند الکندی (در حدود 830 میلادی) و ابوعلی عیسی بن اسحق منطق دان معروف بغداد که در حدود 1007 میزیست و عیشوع یاهب بن ملکون اسقف نسطوری نصیبین که در 1256 وفات یافت همه راجع به صلیب عیسی، دوست داشتن دشمنان و امثال این طور مطالب نوشته اند. این نوشته‌ها به خودی خود غلط نیست ولی روی هم رفته معلوم است که تمایل کلیسا بطرف رهبانیت و عزلت و گوشه‌گیری از دنیا بوده یعنی امری که از مسیحیت بیگانه می‌باشد. باید دانست با این که مسیحیان اولیه فروتن و مسکین بودند روحیه فرار از دنیا را نداشتند.

اهمیت زیاد از اندازه به رهبانیت: موضوع دیگری که از این نوشته‌ها معلوم می‌شود این است که زندگی مسیحی را خلاف طبیعت و انمود می‌کند و این عقیده باعث تقویت زهد و رهبانیت گردید و مخصوصاً در نیمه قرن چهارم

قوت گرفت. رهبان‌ها فقط برای پرستش و عبادت رهبان نمی‌شدند بلکه به جهت این که به عقیده ایشان این نوع زندگی عالیترین طرز زندگی می‌باشد ایشان نمی‌دانستند که مسیحی بنا به فرمایش مسیح باید در دنیا باشد ولی از آن نباشد (4). مثلا در قرن چهارم در (ادسا) برای مدتی فقط به اشخاصی که ازدواج نکرده بودند تعمیم می‌دادند هر چند این رسم به زودی برافتاد. در قرن پنجم در کلیسای نسطوری نهضتی علیه ترک دنیا برپا گردید ولی اثرش چندان نبود و باز قرار شد که اساقفه و اساقفه اعظم ازدواج نکنند.

عقیده توما در سال 840: توما از اهل (مارگا) (5) نویسنده «تاریخ رهبانیت توما» در سال 840 می‌نویسد که اگر خدا به افلاطون و همرو فیثاغورث که در حقیقت خدانشناس بودند از راه سکوت و عزلت علم عطا فرمود چه اندازه زیادتیر به مسیحیانی که هم دانش خدا را دارند و هم عزلت اختیار می‌کنند علم عطا خواهد کرد. نامبرده از دنیا گذشتگی را تنها علامت مهم تقدس می‌دانست.

عقیده جاحظ معتزله: جاحظ فیلسوف معتزله که در سال 899 وفات نمود بر رهبانیت مسیحی حمله کرده آنرا برابر با آئین مانویان و زنادقه می‌دانست و می‌گفت یک رابطه مخصوص از این لحاظ بین آن دو مذهب برقرار می‌باشد.

مصلین: در قرن 4 در عراق فرقه‌ای در میان مسیحیان برخاستند که معروف به مصلین و یا مردان دعا می‌باشند و آنها به سوریه و جاهای دیگر رفتند و تا قرن 12 نیز نفوذ داشتند. اینان را عقیده بر آن بود که هر بشری دارای دیوی می‌باشد که ارث به او رسیده است و باید بوسیله دعا و روزه آن را بیرون کرد. آنها ابدان نمی‌کردند و عقیده داشتند که بوسیله دعا و عبادت می‌توانند به خدا برسند و برای خود نجات تهیه نمایند.

ریشه رهبانیت غلط، ماده و روح: تشویق به زهد و رهبانیت بوسیله مسیحیان مصری وارد آسیا گردید، منتهی آنجا نیز زمینه را بسیار مساعد دیده رشد کرد: الجاحظ هم زیاد دور نرفته است وقتی که می‌گوید رهبانیت مسیحی با معنویت مربوط می‌باشد زیرا در معنویت ماده پلید است و روح را نیز پلید کرده است. هر چند نویسندگان مسیحی هیچگاه چنین اظهاری ننمودند زیرا که عقیده داشتند خدا هم خالق ماده می‌باشد و هم خالق روح ولی باید گفت که بسیار تحت تأثیر معنویان واقع شده بودند.

افلاطون جدید: (فلوتین) که تقریباً می‌توان او را بانی فلسفه نوافلاطونیان دانست وحدت وجودی بود و حقیقت را واحد می‌دانست و آنرا اصل و منشأ کل وجود می‌شمرد. تمامی موجودات را تراوش از این مبدأ و مصدر کل به حساب می‌آورد و عقیده داشت که همه باید دوباره بآن مبدأ بازگشت نمایند. این عده عقیده داشتند که روح در قوس نزول از عالم ملکوتی به عالم ناسوت آمده و گرفتار ماده شده است و آلوده نواقص این عالم گشته، بنابراین باید توجه خود را از محسوسات و ماده برداشته به عالم معقولات و روحانیت متوجه شویم. ناستیک‌ها نیز که در ایران زیاد بودند عقایدی مانند آن داشتند و این عقاید چنان تأثیری در روحیه مردم کرد که هنوز آثارش در ادبیات فارسی آشکار است. «گر از این منزل ویران بسوی خانه روم دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم.» و یا «خرم آن روز کز این منزل ویران بروم راحت جان طلبم وز پی جانان بروم.» زیاد از مطلب دور نیفتیم، مقصود ما پی جویی رهبانیت شدید است وقتی این عقاید در میان مردم مشرق رسوخ کرد فاصله عمیقی در مغز ایشان بین خدا و بشر ایجاد شد که اتحاد با خدا بر ایشان مشکل گردید.

افسانه از ناستیک‌ها: افسانه‌ای در میان ملل آسیایی رواج داشت مبنی بر اینکه خدا به زمین آمده و لباس بشر پوشیده ولی بالاخره خود را رها کرده و از قید خاک و خاکیان خلاص گشته است، این عقاید خواه ناخواه در مسیحیان تأثیر میکرد چنان که (تئودور ابوکارا) اسقف ملکی حران تجسم خدا را در مسیح شرح داده مثلی می‌زند که از آن مثل چنین برمی‌آید که بشریت مسیح فقط لباسی بود جهت الوهیت او و در حقیقت از اینکه او را کاملاً بشر به شمار آورد قدری باک داشت.

اشکال حقیقی بر سر طبیعت مسیح بود: اشکال حقیقی بر سر طبیعت و ذات مسیح بود. شرقیها اغلب بین طبیعت بشری و طبیعت خدایی مسیح فرق گذارده و می‌خواستند آنرا با موازین عقلی شرح بدهند و نتیجه این شده است که نتوانسته‌اند این کار را بکنند و از طرف دیگر از اصل ایمان خود هم دور افتاده‌اند و حال این که غربی‌ها هر دو طبیعت را به هم وصل کرده دیگر در آن باریک بینی نکرده‌اند.

ایلیا اسقف نصیبین دو طبیعت را جدا میکند: ایلیا اسقف نصیبین در مکالمه خود با وزیر غربی قانون ایمان نیقیه را قبول می‌کند ولی وقتی که وزیر از او می‌پرسد: «بنابر این شما باید بگویید که عیسی که از مریم تولد شد و بشر بود خدای حقیقی و جاودانی است که پیش از جمیع زمانها از پدر خود مولود گردید و او مخلوق نیست؟» ایلیا در جواب می‌گوید که مقصود از عیسی جنبه بشری او است و مقصود از خداوند جنبه خدایی اوست و مسیح مقصود از اتحاد این دو جنبه است. وقتی ما می‌گوییم خدای حقیقی مولود از پدر منظورمان خداوند است و نه عیسی و بدین گونه کاملاً دو طبیعت را از یکدیگر جدا می‌سازد. آیا خدا تالم ناپذیر است؟ وقتی موضوع به مرگ و صلیب مسیح می‌رسید حتی یعقوبی‌ها نیز تمایزشان این بود که دو طبیعت را از یکدیگر جدا کنند و اشکال این موضوع اعتقاد به این عقیده بود که خدا تالم ناپذیر است چنان که (سیریاکوس) اسقف اعظم انطاکیه (793 – 871) گوید: «و چون بدن مسیح از طبیعت ما بود چون ما تالم ناپذیر بود و برای خاطر ما در حقیقت در بدن خود الم کشید همان المی که ما می‌کشیم. ولی هیچ کدام از اینها با الوهیت او کاری نداشت زیرا اگر چنین می‌شد درست در نمی‌آمد، چگونه می‌شود آن کس که درد ورنج و مرگ و ترس از آنها را ناپدید کرد خود گرفتار آنها بشود؟»

درک ناقص تجسم، رواج احترام به شمایل و مجسمه‌ها و سوء تأثیر آن: چون مسیحیان نسطوری تجسم را درست درک نکردند و فکر می‌کردند خدا فقط به صورت بشر درآمد و نه آنکه حقیقتاً بشریت را به خود گرفته احترام به اشکال و مجسمه‌ها در میان آنها رواج گرفت، از طرفی مسلمین عقیده داشتند که مسیح بشری بیش نبود. از این جهت وجود شمایل‌ها و مجسمه‌ها در کلیساها ایشان را بیش از هر چیز آزار می‌داد ولی نسطوریان هم از آن دست برنداشتند. به عوض این که شمایل مسیح را در وجود مسیحیان نشان دهند در شمایل و غیره نشان می‌دادند و البته این اشتباه بود. مسیح بشریت را به خود گرفت و انسان از آن خدا می‌شود بنابراین بهترین طرز نمایش تجسم باید در زندگی مسیحیان باشد که در او زیست کنند، نه در چیز دیگر.

دفاع از احترام به شمایل‌ها: حتی تا قرن سیزده و چهارده نیز نویسندگان مسیحی در برابر مسلمین از احترام به شمایل‌ها دفاع می‌کردند و می‌گفتند فرق است بین پرستش مجسمه که البته بت پرستی است و احترام آن به نشانه این که خدا بآن صورت درآمد و رساله‌هایی در این باب نوشته شد.

شمایل مقدسین: نسطوریان نه فقط شمایل مسیح را احترام می‌کردند بلکه شمایل مقدسین را نیز درست می‌کردند و مردم آنها را می‌بوسیدند و نزد آنها بخور می‌سوزاندند. اسقف اعظم سلطانیه در سال 1330 نوشته است که نسطوریان چینی کلیساهای زیبا و منظمی داشتند که در آنها اشکالی به یادگاری خدا و مقدسین او در آنها برپا داشته احترام می‌کردند. احترام به شمایل‌ها تا زمان مغول‌ها در کلیسای نسطوری مرسوم بود ولی امروزه کلیساهای نسطوری از میان تمام کلیساهای شرقی آنها را رها کرده‌اند.

کلیسا فاقد نیروی روحی بود: وقتی کلیسای نسطوری را با کلیسای اولیه مقایسه می‌کنیم بر ما معلوم می‌شود که کلیسای نسطوری آن روحانیت و خلوص نیتی که در کلیسای اولیه موجود بود از دست داده بود و به جای اهمیت به باطن به ظواهر اهمیت می‌داد.

معجزه را یکی از دلایل اثبات مسیحیت می‌شمردند: یکی دیگر از اشتباهات کلیسای مشرق تأکید زیاد از اندازه بر معجزات مسیح بود. خلیفه از کاتولیکوس نسطوری حنان عیشوع اول (686 – 700) پرسید عقیده تو راجع به مذهب اسلام چیست و او گفت: «دینی نیست که مانند مسیحیت و موسویت با معجزه و ایمان اشاعه یافته باشد.» قول الکندی در «رسالات» صفحه 79 گوید: «تو باید بدانی که ما انبیاء را فقط برای این قبول داریم و به حرفشان اعتقاد می‌آوریم که شرایط نبوت و دلایل رسالت و علامات وحی را دارا هستند و نه بواسطه فتوحات آنها و یا غرور خانوادگی آنها و یا وطن پرستی آنها»

دفاع عجیب مسعودی از مسیحیت: مسعودی در کتاب «مروج الذهب» خود شرح جالب توجهی دارد که بر طبق آن سلطان احمد بن تولون یک نفر رهبان قبطی را به سال 873 میلادی که 130 ساله بود ملاقات نمود و از اطلاعات زیادی راجع به مذهب مسیحیان از او پرسید و رهبان در جواب گفت که مسیحیت مذهب عقل نیست و اصلاً با موازین عقل و منطق جور در نمی‌آید و حتی ضد و نقیض نیز دارد؛ بنابراین به عقیده رهبان تنها علتی که پادشاهان



و عقلاء به مذهب مسیح می‌گروند معجزات آن است. رویهمرفته اغلب رهبران کلیسا معجزه را دلیل کافی برای قبول کردن مسیحیت می‌دانستند. درست است که در قرن اول معجزه نیز موجب تقویت بسیاری گردید ولی موضوع اصلی نیروی روحی بود که بوسیله ایمان در اشخاص ایجاد می‌شد و آنها را دگرگون می‌ساخت، هر زمان هر کلیسایی این نیروی روحی را از دست بدهد ضعیف خواهد گردید.

تجربیات روحی کمیاب بود: در نویسندگان مسیحی شرقی شرح تجربیات عمیق روحی و تولد تازه نادر بلکه نایاب است. از بت پرستان عده‌ای مسیحی می‌شدند ولی نه از مسلمین، حتی خود مسیحیان تجربیات عمیق روحی نداشتند. نزدیکترین تجربه روحی این بود که مسیحیان از جاه و منصب و مقام فرار می‌کردند و مثلاً اسقف شدن را قبول نمی‌کردند و این خود دلیل ضعف روحی بود که اصولاً وظیفه را مقامی شمرده از آن گریزان بودند به عوض اینکه آنرا مسئولیت و خدمتی به حساب آورده با کمال وفاداری آنرا انجام دهند.

علت العال در تعلیم غلط بود: سابقاً گفتیم که کلیسای مشرق دو طبیعت مسیح را از هم جدا کرده بود و راجع به وحدانیت دو طبیعت صحبت‌ها زیاد می‌شد، آیا نمی‌توان علت عدم فعالیت و پیشرفت روحی را در این تعالیم غلط دانست؟ مسکنت روحی و صبر و مظلوم واقع شدن را مسیحیان از جنبه بشری مسیح می‌دانستند و سعی می‌کردند مثل او شوند و در این قسمت‌ها پیشرفت هم کردند ولی کارهای پر قدرت او را متعلق به جنبه خدایی او می‌دانستند و عقیده نداشتند که می‌شود از آنها تقلید کرد و از این جهت از پیشرفت باز ایستادند.

محک قدرت دنیوی شده بود: چون مسیحیان محک قدرت روحی را از دست دادند با اهل دنیا هم عقیده گشتند که پیشرفت و نیروی دنیوی دلیل بر حقانیت است یعنی عقیده بسیار خطرناکی که نویسندگان عهد عتیق مانند نویسندگان مزبور 73 و کتاب ایوب سعی کردند با آن بجنگند و بالاخره در عهد جدید آن جنگ فتح گردید. در انجیل هیچ جا قدرت دنیا دلیل بر حقانیت و روحانیت نیست ولی مسیحیان مشرق زمین آنرا نفهمیده در دام افتادند و ما در اینجا چند مثال ذکر میکنیم. ابویوسف: در شرق این عقیده که اشخاص خوب و خدایپرست حتماً کار و بارشان در این دنیا خوب خواهد شد رواج داشت چه در میان مسلمین و چه در میان مسیحیان چنان که ابویوسف در کتاب الخراج صفحه 6 می‌گوید که اشخاص مطیع و خوب اجر دنیوی می‌یابند و اشخاص نامطیع بر عکس آنها و حتی خداوند قدر نشان را هم از ایشان خواهد گرفت.

مدح تیموتاؤس پاتریارخ از حضرت محمد: تیموتاؤس پاتریارخ نسطوری از حضرت محمد مداحی کرده و او را با ابراهیم مقایسه نموده مأمور خدایش می‌داند و عقیده دارد که خدا او را جهت تنبیه کردن ایرانیان و رومیان که مخلوقات را به عوض خالق می‌پرستیدند و درد و رنج به خدا نسبت می‌دادند فرستاده است. چنان که ملاحظه می‌شود یک پاتریارخ مسیحی می‌گوید چون مسیحیان رومی عقیده به صلیب شدن عیسی و الوهیت او داشتند خدا آنها را بوسیله اسلام تنبیه نمود. چه ورشکستگی روحی بدتر از این؟ الکندی در کتاب «رسالات» صفحه 49 – 51 در دفاع از میحیت حضرت محمد را با یوشع مقایسه کرده موفقیت و پیروزی این دنیا را دلیل همراهی خدا با او می‌داند.

علی طبری در کتاب الدین و الدوله: بزرگترین شاهد ما علی طبری است که از مسیحیت بطرف اسلام رفت و بسال 855 میلادی کتاب معروف خود «الدین والدوله» را نوشت و در آن کتاب در طی صفحات 132 – 133 علت شکستهای مسیحیان را تعالیم صلح طلبانه مسیح می‌داند و از جهاد دفاع می‌نماید. به عقیده طبری تعلیم «عدم مقاومت» مسیح باعث شد که پیروانش بعد از او نه نیروی دین داشته باشند و نه نیروی دنیا. واضح است که علی طبری ابداً از نیروی روحی مسیحیت اطلاعی نداشت و چون در اسلام هر دو یعنی دین داری و دنیا داری باهم توأم بود آنرا پسندید و اسم کتاب او (الدین والدوله) خود دلیل بر این عقیده است. در صورتی که این عقیده که حتماً طبری در زمان مسیحی بودن خود هم داشته است کاملاً برخلاف تعلیم مسیح می‌باشد که گفت: «خدا و ممونا را باهم نمی‌توان خدمت نمود» (متی 6: 24). همان موضوعی که مسیحیان را در ایمانشان محکوم می‌کرد همان باعث انحطاط مسیحیت شد. در تمام دوره تاریخ مسیحیت نمونه‌های بسیاری داریم که اولیاء امور کلیسایی به قوای این دنیا تکیه زده خواسته‌اند کار خود را از پیش ببرند مثل این که پاک فراموش کرده بودند که نیروی مسیح قویتر از هر چیز دیگر است و همین موضوع که آنها را در مسیحیت ایشان محکوم می‌سازد بزرگترین علت اضمحلال و ضعف آنها نیز می‌باشد.

توضیحات:

L. E. Brown نقل از کتاب - (1)

(ص 53 نقل از رساله الکندی L. E. Brown نقل از کتاب - (2)

(3)- Theodosious

(4)- انجیل یوحنا باب 17 - (4)

(5)- Marga

فصل 4- مسیحیت در چین و ترکستان و علل زوال آن  
کتاب: علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین

ترجمه و تألیف: ح- ب- دهقانی تفتی

قبلا ذکر شد که تا اواخر قرن پنجم مسیحیت به ترکها رسیده بود و جماعتی مسیحی در کنار رود سیحون وجود داشتند. اینان شاید در اثر تماس با روم شرقی و آمیزش با اسیران آنها مسیحی شده بودند. مسیحیان نسطوری که در امر تیشیر ذوق و شوق فوق العاده داشتند این فرصت را غنیمت شمرده مرسلین به آنها فرستادند. مردم آن نواحی بودایی منفور مسلمین بودند. چگونگی بسط و توسعه مسیحیت در آن نواحی از بحث ما خارج است زیرا ما راجع بعلم انحطاط مسیحیت صحبت می‌کنیم و نه توسعه آن ولی ناچاریم بعضی حقایق را فهرست مانند بگوئیم و بگذریم. در نیمه قرن هشتم در میان ترکها به قدری مسیحی زیاد شده بود که تیموتاؤس کاتولیکوس مجبور شد اسقفی برای آنها تقدیس کرده بفرستد و این امر در سال 871 اتفاق افتاد و نیز در یادداشت‌های اسقف نامبرده مذکور است که می‌خواسته است اسقفی جهت مسیحیان ثبت نیز تقدیس کند و این که اسقف اعظمی در چین فوت کرده است. این اشارات مختصر حاکی است که در آن نواحی کار مرسلین زیاد بود ولی متأسفانه اسناد تاریخی زیاد در این باره باقی نمانده است. در همین اوقات بود که اسقفی دیگر بنام «شبه الیشوع» با جلال و جبروت زیاد به کشورهای گیلان و دیلم مسافرت کرد. تیموتاؤس کاتولیکوس بیش از 80 رهبان به همراهی شبه الیشوع فرستاده بود و شبه الیشوع بعضی از آنها را برای بشارت به شرق دور فرستاد

سنگ نبشته معروفی که در «سینگان فو» در سال 779 نصب شده بود و اکنون کشف شده است خود حاکی از وجود اجتماع مسیحی است در قلب چین در آن ایام مورخین چینی می‌گویند که در سال 732 سفارتی از ایران بدان دیار رسید که در بین آنها راهبی بنام «چی لیه» بود. بسال 744 میسیونر دیگری از سوریه به چین رفت و نیز مردی بنام عیسویا (ایزوبوزیه) از بلخ بدان نواحی رفته زحمات زیادی کشید و در وقت نصب آن سنگ نامبرده اسقف ناحیه (خومدان) بوده است که احتمال دارد بعدها ریاست تمام مسیحیان چین بعهده او شده باشد

فهرست الندیم: الندیم در فهرست خود می‌گوید که راهبی که بسال (377 هجری) 987 میلادی از چین آمده ولی اصلا نجرانی بوده است به وی گفته که او زحمات زیادی دیده و مسیحیت تقریباً از آن کشور پهناور برچیده شده است. به هر جهت یقین است که در اواخر قرن دهم میلادی مسیحیت به کلی از چین رخت بر بسته بود. چرا کلیسا جنبه خارجی داشت؟ یکی از علل زوال مسیحیت در چین این بود که کلیسای آنجا بومی نشده و هنوز جنبه خارجی داشت. از 75 اسمی که روی سنگ نامبرده در فوق حک شده است تقریباً همه سریانی است و این امر می‌رساند که پیشوایان کلیسا همه خارجی بودند. به علاوه نام مذهب مسیح به چینی «تاجین» بود که به معنی مذهب اهالی مدیترانه می‌باشد، دیرهای مسیحی در چین موسوم به دیرهای ایرانی بود. هر چند عده زیادی مسیحی ترک وجود داشت ولی اداره امور دست ایرانیان بود و این البته صحیح نبود. کلیسائیکه رنگ خارجی دارد درست جزو لاینفک زندگی مردم آن کشور نمیشود و به دلها راه نمی‌یابد و پایدار نمی‌ماند. البته از طرف دیگر کلیسای مسیح مافوق ملیت پرستی است و باید مواظب بود روحیه ملیت پرستی عمومی و جامعیت مذهب مسیح را زیر نفوذ قرار ندهد.

پشت گرمی به امپراطور: اگر مسیحیت جزء لاینفک زندگی مردم نشد اولیاء امور بدنبال یافتن پشت گرمی‌های دیگری می‌روند و یا به ممالک خارجی که از آنها میسیونر آمده است و یا به دولت همان مملکت پناه می‌برند. نسطوریان چینی البته نمی‌توانستند پشت گرمی به خلفای اسلامی داشته باشند و نیز به واسطه بعد مسافت نمی‌توانستند از پاتریارخ‌های تیسفون و غیره کمک بخواهند بنابراین استظهار ایشان به امپراطورهای چینی بود. به لطف و همراهی ایشان شاد و به غضب و مخالفت ایشان بریاد می‌رفتند. بار اول به واسطه موافقت امپراطور (تائی تسونک) به سال (627 - 649) مسیحیت در چین رواج یافت. جانشین او کائوتسونک (650 - 683) امر داد دیرها در هر جا ساخته شود. بعضی امپراطوران دیگر مسیحیت را در مقابل مخالفت‌های بودایی‌ها حمایت و حفاظت می‌کردند. یکی از قسمت‌های آن سنگ نبشته حاکی بر تجلیل امپراطور و بیان دو قدرت یعنی دولت و مسیحیت و همکاری آندو با هم است. ولی بودند امپراطورانی که مخالفت نیز می‌کردند، مثلاً به سال 845 فرمانی از امپراطور صادر گردید که تمام دیرها خراب گردد و رهبانان و راهبه‌ها وارد زندگی عادی دنیوی گردند و این فرمان به مسیحیت بسیار ضرر رسانید و باعث زوال آن در آن گردید.

مضار آن: اگر مسیحیان به عوض پشت گرمی به قوای دولتی و نیروهای این جهان که آنها را خواب کرده بود کاملاً متکی به خداوند خود بوده و سعی کرده بودند که مسیحیت در میان چینی‌ها رخنه نماید با عوض شدن امپراطورها چندان تغییری در کلیسا رخ نمی‌داد و اگر هم مخالفتی می‌شد مردم می‌توانستند جلوان ایستادگی کنند چون در آنصورت آنها از خود می‌دانستند. اثر مسیحیت در آسیای وسطی: با اینکه ال‌اندیم عقیده داشت مسیحیت با لکل از چین رخت بر بسته بود باید دانست که اثر مسیحیت در آسیای وسطی باقی ماند و بعدها نیز تشدید گردید ولی عیوبی در کار بود که نتوانسته بود کاملاً ریشه بدواند. پسر ساجوق غزی بنام میکائیل مسیحی بوده است، هر چند خود سلجوقیان بعدها مسلمان متعصبی گردیدند.

مسیحی شدن ترکان کریت: در اوایل قرن یازدهم نهضت بزرگ عمومی در میان ترکان کریت که در شمال مغولستان در جنوب دریاچه بایکال زندگی می‌کردند شروع گردید، هر چند داستان مسیحی شدن شاه کریت ها قدری با خرافات آمیخته است ولی با او 200،000 از رعایایش نیز مسیحی شدند.

عدم تدبیر میان عمال کلیسایی: ولی برای این عده زیاد که مستقیماً از بت پرستی می‌خواستند وارد مسیحیت بشوند کاتولیکوس به اسقف اعظم نوشت که یک کشیش و یک شماس و یک میز مقدس فرستاده بشود!! این موضوع می‌رساند که عقیده اولیای امور کلیسایی راجع به تولد تازه چه بوده است و این که آیا آنها به ظواهر کار اهمیت می‌دادند یا به باطن.

ذکر مسافرتین اروپایی از مسیحیان نسطوری: مسافرتین اروپایی در قرن سیزدهم در نوشته‌های خود از جماعات زیاد مسیحی در ترکستان شرقی و چین ذکر می‌کنند از جمله (ویلیام روبرک) (1) که در سالهای 1253 تا 1255 مسافرتی در جنوب روسیه به عمل آورده شمال بحر خزر و دریای خوارزم و مغولستان را گردش کرده و به اردوی خان بزرگ رسیده است، در نوشته‌های خود بسیار از مسیحیان نسطوری در نقاط مختلف اسم می‌برد.

مارکوپولو: مارکوپولو که در سال 1278 خط جنوبی تری را سیر نمود از مسیحیان نسطوری در شهرهای سمرقند، کاشغر، یارقند و غیره اسم می‌برد و نیز وجود مسیحیان را در منچوری و سرحدات کره و دریونان نزدیک برمه و در حوالی رودخانه یانگ تسه تأیید می‌نماید. بنا به گفته مارکوپولو در چین بخصوص در شهر (چین کیانک فو) یعنی جایی که مطابق روایات شخصی بنام (مارسرگیس) دیر داشته وجد او طبیب سمرقند بوده و پسر چنگیزخان را شفا داده بود قبل از سال 1278 مسیحیان وجود نداشتند. مارکوپولو وجود مسیحیان متعدد را در چین با بن علت می‌داند که خان بزرگ به مردم خود اعتماد نداشت و این جهت تاتارها و مسلمین و مسیحیان را که دوستان او بودند به کارها می‌گماشت. عده مسیحیان از ملیتهای دیگر زیاد بود ولی چینی‌های مسیحی شده کم بودند چنانکه شخصی بنام (جان دمونته کورونیو) (2) که سال‌ها در خان بالغ کار می‌کرد (پس از سال 1300) مطابق روایات 10000 تاتار را تعمید داده است ولی نامی از چین در میان نیست. اسقف اعظم سلطانیه در سال 1330 از عده زیادی مسیحی در خان بالغ صحبت میکند.

کمیت زیاد؛ کیفیت ناچیز: با وجود زیادی عده کیفیت زندگی روحانی آنان بسیار ناچیز بود (روبرک) سابق الذکر راجع به آنان گوید: «نسطوریان آنجا هیچ نمی‌دانند؛ مرتب نماز می‌خوانند و کتب مقدسه دارند ولی همه آنها به زبان سریانی است و آنها این زبان را نمی‌دانند ولی همین طور مثل رهبانانی که در بین ما هستند و دستور زبان نمی‌دانند آواز مانند آنها را می‌خوانند. بیش از هر چیز آنها رباخوار بوده عادت به مستی دارند. بعضی از آنها که با تاتارها زندگی می‌کنند مثل آنان دارای چند زن می‌باشند... اسقف به ندرت به این حوالی سر می‌زند. منتهی هر پنجاه سال یک مرتبه وقتی او می‌آید تمام اطفال ذکور خود را حتی آنهایی هم که هنوز در گهواره هستند به مقام کشیشی دستگذاری می‌کند بنابراین تمام مردان آنان کشیش هستند.» (3). نویسندگان دیگر نیز مسیحیان نسطوری را تنگ نظر و متعصب نسبت به فرق دیگر دانسته و حتی نسبت جادوگری نیز به آنان داده اند.

#### مسیحیان مالابار

در اصل و ریشه و چگونگی پیدایش مسیحیت در جنوب هندوستان سخن زیاد رفته است و این موضوع از بحث ما خارج ولی به هر جهت از لحاظ جغرافیائی مسیحیان مالابار تحت نفوذ مسیحیان نسطوری بودند و زیر نظر کاتولیکوس ایشان اداره می‌شدند و شاید به همین علت در آن نقطه دور افتاده تا امروز باقی مانده‌اند.

#### انتقاد بر نهضت مرسلین نسطوری

خلاصه کارهای این نهضت مرسلین را که بزرگترین نهضتهای بشارتی دنیاست و حتی می‌توان گفت در دنیا بی نظیر می‌باشد ذکر کردیم و نیز عیوب و نواقص کار آنها را هم متذکر گردیدیم و اینک به طور خلاصه می‌گوییم که عیوب کار بشارت در کلیسای نسطوری که آن عیوب سبب انحطاط مسیحیت در آن نواحی گردید در حقیقت نتیجه حیات روحانی کلیسای آن زمان بود. غیرت داشتند ولی نه از روی فهم؛ حاضر بودند هرگونه سختی سفر را متحمل شوند ولی تحمل زحمت و زهد و تقوای خشک فقط مسیحیت نیست. اینها بیشتر شریعت است تا آزادی در مسیح، عدم توجه به زندگی روحانی و کار روح القدس و پیشرفت اخلاقی، پشت گرمی به قوای دنیوی همه اینها باعث شد که کلیسا در آسیای وسطی درست ریشه نگیرد و چنانکه ذکر شد این شکست که نتیجه روش کار مرسلین بود نتیجه مستقیم حیات روحی کلیسایی آن زمان می‌باشد.

#### توضیحات:

(1)- William of Rubruck

(2)- John de Monte Corvino

ص 106 L. E. Brown نقل از کتاب - (3)

فصل 5- مسیحیت و چگونگی تماس آن با اسلام  
کتاب: علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین  
ترجمه و تألیف: ح- ب- دهقانی تفتی

فصل پنجم: مسیحیت و چگونگی تماس آن با اسلام نقاط ضعف و عکس العملهای آن  
پیش قدمی در رسانیدن بشارت بدل به حالت دفاعی شده بود

مسیحیان از جلال و پیشرفت دنیوی اسلام و فتوحات آن تحت تأثیر واقع شده روحیه پیش قدمی در بشارت را از دست داده بودند و این امر از نوشته‌هایی که از آن دوره موجود می‌باشد مستفاد می‌گردد. اولین نوشته‌ای که در این خصوص موجود می‌باشد مباحثه یوحنا اول پاتریارخ انطاکیه است با عمرو بن عاص فاتح مصر، در این نوشته سردار فاتح پاتریارخ را به باد سؤال گرفته و پاتریارخ به عوض اینکه پیش قدم شده پیغام انجیل را شجاعانه به او برساند مجبور است همیشه از خود دفاع کند

منظور از مباحثه دور کردن طرف بود: در اغلب مباحثات منظور مسیحی این نبود که طرف را به نجات برساند بلکه می‌خواست به اصطلاح شر او را از سر خود بکند. بهترین نمونه‌ای که راجع به این موضوع داریم یک نمونه از مکالمات است بین مسیحیان و مسلمانان که بوسیله یوحنا دمشقی یا شاید شاگرد او (تئودور ابوکارا) تنظیم شده

بود و ما در اینجا قدری از آنرا نقل می‌کنیم. «مسلمان: اگر یک نفر مسیحی اراده خدا را به عمل آورد او را شخص خوبی می‌دانید یا بالعکس. مسیحی: جواب میدهد. میدانم چه در سر داری. مسلمان: پس بگو اگر میدانی. پس از شرح و بسط زیاد که بیشتر شباهت به سفسطه و جدل دارد نویسنده این نصیحت را به مسیحیان میدهد... و آن وقت آن مسلمان از شما سرخورده مردد می‌ماند چون هیچ جوابی ندارد بدهد زیرا آن عده از مسلمین که این را می‌گویند نزد مسلمین دیگر بدعتکار و منفور و بد هستند و اگر بخواهید این گفته را به دیگر مسلمین بازگو کنید او از شما حساب خواهد برد.» (1). به طوری که ملاحظه می‌شود روحیه بشارت دادن و موعظه کردن در کلیسا از بین رفته بود. چنان که الکندی دو قرن بعد از حضرت محمد چنین می‌نویسد: «رهبانان امروزه مبشر نیستند» با این که عده زیادی از آنها به اکناف و اطراف عالم رفته اند ولی ممکن است اینکار حتی بدون روحیه بشارت حقیقی عملی شده باشد و ریشه نخواهد دوانید. به هر جهت فرار از مسلمین به بت پرستان و ترکها اقرار ضعف بود.

مدح از اسلام بوسیله مسیحیان: گرچه بعضی از جمله الکندی صریحا از قرآن و از حضرت محمد انتقاد می‌کردند (رسالات صفحه 53) ولی بودند اشخاصی که برای خشنودی مردم مدح نیز می‌گفتند. از جمله تیموتاؤس پاتریارخ نسطوری که پس از تمجید و تحسین از حضرت محمد می‌گوید: «... و چه کسی او را که برای خدا نه فقط با حرف بلکه با شمشیر نیز جنگید که این همه شاهد غیرت او برای خالق عظیم است احترام و تمجید و ستایش خواهد کرد»

موضوع سردرگم می‌شود: واضح است که با این وضع موضوع در هم می‌شود و دیگر برتری اخلاقیات در مسیحیت ناپدید می‌گردد. باید گفت که نه فقط مسلمین از مسیحیت آگاه نبودند بلکه خود مسیحیان نیز از اختلافات اساسی که در بین دو مذهب بود آگاهی نداشتند

شک مسلمین نسبت به کتاب مقدس، دلایل مسیحیان از آن: مرکز دفاعیات اسلامی رد انجیل بود و مرکز دفاعیات مسیحی اثبات و نقل قول از آن، از این جهت البته صحبتها به جایی نمی‌رسید و این وضع قرن‌ها ادامه داشت. مثلا مسیحیان سعی می‌کردند الوهیت مسیح را از عهد عتیق و عهد جدید ثابت نمایند. ایشان از یاد برده بودند که خداوندشان گفته بود: «اما من شهادت انسان را قبول نمی‌کنم... و اما من شهادت بزرگتر از یحیی دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم یعنی این کارهایی که من می‌کنم بر من شهادت می‌دهد که پدر من فرستاده است...» (یوحنا 5: 33-36) مسلمین خود قرآن را ازلی و ابدی و غیرمخلوق می‌دانستند ولی اناجیل را تحریف شده می‌شمردند. مسیحیان هم به عوض اینکه موعظه کنند دنبال دلایل خارجی می‌گشتند و اغلب از کتاب مقدسی که مسلمین آنرا تحریف شده می‌شمردند دلایل می‌آوردند چنان که گذشت

دفاعیه تیموتاؤس: عجب این جاست که مسیحیان عهد عتیق را حاوی تعالیم مسیح نیز می‌دانستند مثلا تیموتاؤس نامی به سال 781 میلادی در طی دفاعیه خود می‌گوید که در عهد عتیق پیشگویی‌ها و دلایلی راجع به مسیح موجود می‌باشد ولی هیچ درباره محمد نیست و حتی جلوتر رفته می‌گوید اگر در تورات و انجیل یک جمله راجع به محمد پیدا شود من مسلمان می‌شوم!! «... بنابراین این آیات و آیات بسیار دیگر بر عیسای مسیح شهادت می‌دهد ولی من حتی یک آیه هم در اناجیل و در کتب انبیاء یا جای دیگر پیدا نکردم که به حضرت محمد یا کارهای او یا نام او شهادت بدهد. به راستی می‌گویم اگر من در انجیل یک پیشگویی هم راجع به آمدن محمد می‌دیدم انجیل را (می‌گذاشتم و پیرو قرآن می‌شدم همان طوری که از تورات و صحف انبیاء به انجیل رسیده ام.» (2)

خطر این موضوع: البته این موضوع بسیار خطرناک بود به این معنی که اگر با علم آن روزها راجع به چگونگی نسخه برداری و نویسندگی و غیره شخصی چیزی می‌گفت و خدعه لغتی می‌زد یک نفر مسیحی که شخصیت مسیح در وی اثری نکرده بود مجبور بود مسیحیت را ترک کرده به اسلام بگردد. چنان که بعضی از مسلمین سعی کردند پیشگویی‌هایی از تورات و انجیل درباره حضرت محمد بتراشند از جمله: علی طبری و سعید بن حسن پیشگویی می‌تراشند، مثلا علی طبری در کتاب الدین والدوله صفحه 17 سعی می‌کند که از کتاب مقدس سریانی هر جا ریشه لغت «حمد» ببیند آن را به حضرت محمد منسوب دارد. از جمله مثلا به زمزم 45 و 48 رجوع می‌کند و کلمات حمد، محمود و محمد را مربوط به حضرت محمد می‌داند. شخص دیگری که یهودی الاصل بود به اسم سعیدبن حسن که اسلام آورده بود و در قرن چهاردهم می‌زیست. از عبری ندانستن عامه استفاده کرده کلماتی را در تورات عوضی جلوه می‌داد و مردم را گمراه می‌کرد

نسبت معجزه به حضرت محمد: مادامی که مسلمین در تورات و انجیل می‌گشتند تا بتوانند پیشگویی‌هایی را به حضرت محمد در آنها پیدا کنند در همان اوان معجزاتی برای حضرت محمد می‌تراشیدند تا بتوانند درج‌دل با مسیحیان فایق آمده و دست کمی از آنها نداشته باشند. الکندی فقط چهار معجزه را که به محمد نسبت داده شده بود ذکر می‌کند لکن البخاری کتابی نوشت و معجزات زیادی به محمد نسبت داد از جمله این که محمد چند هزار را با چند قرص نان خوراک داد که یقیناً از روی معجزه پنج هزار نفر خوراک دادن مسیح گرفته شده است. از روی حقایق تاریخی که در دست داریم نسبت دادن معجزه به حضرت محمد به وضعی که گذشت در قرن 9 صورت گرفت. کتب زیادی درباره معجزات حضرت محمد نوشته شد که از جمله کتاب دلایل النبوه ابونعیم بود و این کتاب چنان که از اسم آن برمی‌آید برای اثبات نبوت حضرت محمد در برابر مسیحیان نوشته شد. چنان که از مقدمه ابوالنعیم این مطلب به خوبی معلوم می‌گردد: «اگر کسی بگوید که عیسی بر سایر انبیاء برتری و فضیلت داشت زیرا که روح القدس او را به مادرش اعلام کرد و این که او در گهواره از نبوت خود صحبت کرد ما جواب می‌دهیم که چنین چیزهایی درباره پیغمبر ما هم رخ داد...» این همه سعی و کوشش مسلمین در نسبت دادن معجزه به محمد البته عکس العمل تأکید زیاد از حد مسیحیان بود به معجزات عیسی. پرداختن مسیحیان به ظواهر و حفظ فرمولها و عدم توانایی آنان در انطباق آنها به زندگی مثلاً «تثلیث اقدس» مسیحیان به ظواهر امر می‌پرداختند و اصول مسیحیت را فرمول مانند و به عنوان اسرار حفظ می‌کردند بدون این که آن را در زندگی با عمل تطبیق دهند. مثلاً سر تثلیث اقدس یعنی هدایت روح القدس در زندگی و کارهای پسر انسان و محبت پدر را به زندگی منطبق ساخته آن را چون فرمول اسرارآمیزی می‌دانستند و از این جهت دنیای مسلمان هنوز به طور کلی مسیحیان را سه گانه پرست می‌داند.

مباحثه خلیفه المهدی با پاتریارخ نسطوری: برای نمونه قدری از مباحثه پاتریارخ نسطوری را با خلیفه المهدی در سعی او در اثبات تثلیث اقدس نقل می‌کنیم: «عدد یک علت عدد سه است ای پادشاه ما زیرا که عدد یک علت عدد دو است و عدد دو علت عدد سه... از طرف دیگر عدد سه نیز علت عدد یک است زیرا که عدد سه از عدد دو ایجاد شده و عدد دو بوسیله عدد یک؛ بنابراین عدد سه علت عدد یک است!» (3). چنانکه مشاهده می‌شود هیچ ذکر اخلاقیات در این مباحثه نیست و ابداع ربطی به زندگی حقیقی ندارد. همچنین در قرن 11 ایلای نصیبی سعی کرد تثلیث اقدس را از راه فلسفه خشک حل کند و البته تنها این راه کافی نیست و ممکن نیست بتوان طرف مخالف را با جدل قانع ساخت. از طرف دیگر به قدری در گیرودار لغات پیچیده و درهم گیر کرده بود که بالاخره می‌گوید در حقیقت بین عقیده مسلمین و مسیحیان هیچ فرقی راجع به خدا نیست و آنها فقط بر سر نبوت محمد بن عبدالله باهم اختلاف دارند. بنابراین در حقیقت مسیحیت خود را از دست داده بود زیرا بین مفهوم خدا در مسیحیت و در اسلام فرقی نمی‌دید و حال این که این دو مفهوم با یکدیگر اختلاف بسیار دارند.

#### تأثیر اخلاقیات مسیحی بر افکار عمومی مسلمانان

عکس العمل اسلام را در برابر مسیحیت می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد. یکی تأثیر اخلاقیات مسیحی بر افکار اسلامی و دیگری نسبت دادن اوصاف مسیح به محمد و به قرآن و دیگر تأثیر شخص مسیح که هر یک را به طور خلاصه شرح می‌دهیم: باید دانست که در طی قرون متمادی عده زیادی از مسیحیان اسلام آوردند و اینان بدون شک عقاید اخلاقی مسیحی خود را در اسلام نفوذ دادند. تا این اواخر که تحقیقات درست شیوع نیافته بود این گونه تأثیرات مجهول بود زیرا همه را در احادیث به حضرت محمد ربط داده بودند. تصوف: مثلاً البخاری در «الصحيح» گوید: «داوری اعمال از روی قصد و منظور آنها است و باید با شخص مطابق قصد و منظور او رفتار کرد و نه به عمل او و واضح است که این موضوع از انجیل متی باب 5 متأثر شده است. یک امر واضح تأثیر زهد و رهبانیت مسیحی است در بنا کردن تصوف در اسلام و در اینجا جای آن نیست که به این سخن پردازیم. قبلاً دیدیم که چگونه معجزات به حضرت محمد نسبت داده شد. کم کم از این امر هم بالاتر رفته گفتارهایی چون کلمات مسیح به حضرت محمد نسبت دادند.

نسبت دادن اوصاف مسیح به محمد: از جمله در حدیث است که محمد به کسی برکت می‌دهد که خوبی کند و آن را پنهان دارد به طوری که دست چپ او از آنچه دست راستش کرده است خبر نداشته باشد و دیگر این که: «نسبت اصحاب من به اجتماع من نسبت نمک به خوراک زیرا که غذا بدون نمک فایده‌ای ندارد.» و دیگر این که: «کسی که دانش و علم خود را برای نالایقان تلف کند مثل این است که جواهرات به گرازان بسته باشد»

شبهات دعای ربانی: دیگر از چیزهایی که به محمد بن عبدالله نسبت داده شده است دعایی است که بسیار شبیه به دعای خداوند می‌باشد: «اگر مردی متحمل زحمات می‌شود و با برادرش در مصیبت گرفتار است بگوید: «خداوند خدای ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. قوت تو در آسمان و بر زمین است. چنان که رحمت تو در آسمان است آن را بر زمین معمول بگردان، خطایا و گناهان ما را ببامرز، تو خداوند مردان نیکو هستی، رحمت از رحمت خود و (شفا از شفای خود به این مصیبت بفرست که دوباره سلامتی برقرار گردد.»(4)

ازلی بودن نور محمد و قرآن کلمه ازلی خدا: از چیزهای دیگری که از مسیحیت در اسلام تأثیر کرد ازلی بودن مسیح بود. «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.»(یوحنا 1: 1) کم کم در اسلام این عقیده پیدا شد که نور محمد قبل از او وجود داشت و اولین چیزی بود که آفریده شد. ولی در افکار اسلامی قرآن بسیار اهمیت پیدا کرد و در حقیقت آن بجای کلمه ازلی فرض شد. نطق و کلام از اوصاف جاودانی خدا است که نه ابتدا دارد و نه انتها مثل علم خدا و سایر صفات او. فعالیت کلام و نطق خدا مکاشفه اوست و این عمل نیز از ازل بوده و تا ابد خواهد بود و البته برای مسلمانان این مکاشفه خدا همان قرآن بود. اعتراض معتزله: ولی معتزله که فرقه متفکرین و فلاسفه اسلامی باشند بر ضد این امر قیام کرده گفتند اگر قرآن ازلی باشد مثل این است که برای خدا شریک آورده باشیم و از این جهت ایشان قرآن را مخلوق دانستند نه ازلی و ابدی.

فرق حقیقی کلمه الله و کلام الله: مسیحیان و معتزله زیاد فلسفه باقی کردند و هیچکدام به جایی نرسیدند و هنوز اسلام عقیده دارد که قرآن کلام الله و غیر مخلوق است. عجیب این جاست که مسیحیان هیچگاه این موضوع را در میان نکشیدند که خدا ممکن است در یک وجود اخلاقی مانند مسیح تجلی کند و تجلی او کامل باشد. آن چیزهایی را که مسلمین از مسیحیان قرض کردند آنهایی نبود که مسیحیان در دفاعیه‌های خود به آنها اهمیت داده بودند. تنها اثر دفاعیه‌های مسیحیان این بود که مسلمین را واداشت برابر آنها را بدون توجه به مسئولیت اخلاقی به محمد نسبت دهند و این خود محکومیت دفاعیه‌های مسیحیان را ثابت می‌کند.

تأثیر شخص مسیح (الوهیت): معتزله در اسلام سعی کردند تقریباً همان عقیده را که مسیحیان نسبت به مسیح دارند داشته باشند یعنی الوهیت او را اقرار کنند و این عقیده در کتاب الانتصار مرقوم است و نیز شهرستانی از قول جاحظ و همچنین البغدادی راجع به عقاید ایشان نسبت به الوهیت مسیح گفتارهایی دارند. از جمله شهرستانی گوید که شخصی بنام منصور اجلی در زمان هشام بن عبدالملک گفت اولین چیزی که خدا خلق کرد عیسی بن مریم بود و سپس علی بن ابیطالب. منصور حلاج نیز که بنام بدعتکار در سال 921 به دار آویخته شد خود را خدا دانسته از آشامیدن پیاله‌ای که مسیح قبل از او آشامیده بود سخن گفت.

سنت اسلام عیسی را رهبان می‌داند: ولی باید گفت که این عقاید از اقلیت‌های اسلامی است و آنها در سنت اسلام بدعتکار به شمار می‌رفتند. عیسی مسیح در نظر اهل سنت شخصی زاهد و مقدس و رهبان بود. شعری که به ظاهر متعلق به قبل از اسلام ولی در حقیقت تعلق به بعد از اسلام دارد می‌گوید: «رهبانان در هر کلیسا رهبان رهبانان یعنی مسیح پسر مریم را ستایش می‌گویند»(5). غزالی در کتاب احیاء خود راجع به مسیح گفتارهایی دارد و همچنین در کتاب «الدرالنادر» حکایتی دارد که برطبق آن از فقراء سؤال شد که چرا مطابق اراده خدا رفتار نکردند ایشان گفتند فقر نگذاشت. ندا رسید فقیرتر از عیسی که نبودند گفتند نه. گفته شد پس چطور او توانست اراده خدا را به عمل آورد؟ آن وقت می‌گوید پس ای خواننده از عیسی سرمشق بگیر او که ثروت نداشت، او مدت 20 سال یک پیراهن پشمی (صوف) پوشید و حکایات دیگر از اینگونه بسیار است. ولی باید دانست که احادیث ضد زهد و رهبانیت عیسی نیز در اسلام هست و آنهایی که باعث آن احادیث بودند کسانی بودند که اصولاً با گوشه گیری و زهد خشک مخالفت می‌کردند. از جمله این اشخاص یکی مولانا جلال الدین است که مثلاً کمک خواستن مسیحیان را از مسیح مصلوب مورد انتقاد قرار می‌دهد: «جهل ترسا بین امان انگیزته زان خداوندی که گشت آویخته چون به (قول اوست مصلوب جهود پس مراو را امن کی تاند نمود؟»(6)

نهضت‌هایی جهت نزدیک کردن اسلام با مسیحیت: در طی تاریخ اشاراتی هست که گاه و ناگاه اشخاصی سعی کرد ه اند رابطه دوستی و مودت بین اسلام و مسیحیت را تقویت نمایند.

مکتب قونیه: از جمله این دسته مولانا جلال الدین و شمس تبریزی می‌باشند در قونیه. یکی از دلایل این ادعا کلیسایی است در قونیه به اسم کلیسای حضرت امفیلوکیوس (7) و در آنجا قبری است که هم بوسیله مسیحیان احترام میشود زیرا آنان آن قبر را قبر آن حضرت میدانند و هم بوسیله مسلمین که آنرا قبر افلاطون می‌دانند. در احادیث راجع به مولوی ذکر دیری آمده است به اسم دیر افلاطون و احادیثی راجع به جلال الدین و شمس درباره آن موجود می‌باشد و در آن غار سه کلیسا و یک مسجد ساخته شده است. در مقبره جلال الدین در قونیه قبر دیگری است که برطبق احادیث قبر یکی از اولیاء امور کلیسای مسیحی بوده که با مولوی رابطه داشته است. در بقعه شمس الدین فقط قبر خود اوست ولی مسیحیان هم آن را احترام می‌کردند به علت اینکه برطبق روایات شمس الدین در خفا پیش از مرگ به مسیح ایمان آورده و عشاء ربانی را در یک سبب از دست یک کشیش ارمنی دریافت کرده است حتی بنا بر گفته ابوصالح؛ پاتریارخ اسکندریه (1136 - 1150) به مسلمین نیز اجازه شرکت در عشاء ربانی را داده است. حتی در شیراز در قرن 11 برای جشن‌های غیر مسلمین بازارها را تزئین می‌کردند و نیز بنا بر گفته یاقوت حموی مورخ معروف غیر مسلمانان نیز مراسم مذهبی خود را در ملاء عام بجا می‌آوردند و از برقرار کردن جشن‌هایی در دیرها سخن می‌رانند که چگونه عموم برای شرکت و تماشا به آنها می‌رفتند.

کلیسا فرصت خود را از دست داد: چنان که مذکور افتاد مباحث فلسفی و عمیق الهیون و فلاسفه مسیحی چندان اثری در اسلام نکرد. ولی در عوض اخلاقیات مسیحی اثر خود را بجا گذارد. زندگی عامیانه مسیحیان بیشتر از مباحث عالمانه علماء اثر کرده بود. به غیر از اغتشاشات محلی که ریشه اش حسادت اقتصادی بود مسیحیان و مسلمین تا حمله ترک‌ها باهم بطور آرامش می‌زیستند، این معاشرت‌ها و رفاقت‌ها باعث نفوذ در همدیگر می‌گردید. حتی می‌توان چنین استنباط کرد که یک ذوق و شوقی در مسلمین وجود داشت که مسیحیت یک چیز انجام نشده را در اسلام انجام خواهد داد، ولی بدبختانه کلیسا بیدار نبود و فرصت بشارت با جنگ‌های صلیبی و حمله مغولها از بین رفت.

تمدن اسلامی و عناصر مختلفه آن: تمدنی که در دنیا بنام تمدن عرب یا تمدن اسلامی معروف است در حقیقت از هجوم عرب تا قرن چهارم از آمیخته شدن عناصر مختلفه تمدن‌های آسیای غربی تشکیل گردید که از جمله مسیحیت سوریه و زردشتیت ایران عوامل مؤثر آن بود. با اختلاط فرهنگ‌های مختلف اختلاط نژادهای مختلف نیز شروع شد به طوری که مثلاً در قرن 11 حتی جماعات مسیحی نیز اختلاطی از سریانی و ایرانی بودند. مسیحیان وارث افکار عبرانی و تمدن یونانی بودند و اینها را به مسلمین دادند. در قرن هفتم فاصله بین مسیحیان و مسلمین زیاد بود ولی در قرن 11 کم و بیش فرهنگ ایشان ملی و به هم نزدیک شده بود اصل و ریشه ترکها از قرون سالفه در آسیای وسطی اقوامی بودند که موی دماغ امپراطوری چین می‌شدند. در قرن ششم میلادی چنان قدرت یافته بودند که سفیریه دربار روم فرستاده و رومیان آنها را به رقابت با ایرانیان به کار می‌بردند و حتی در لشکر هراکلیوس بر ضد ایران نیز جنگیدند. هارون الرشید (786 - 809) برای اولین بار افسران ترک در لشکر خود استخدام نمود و پسر او معتصم یک گارد مخصوص سه هزار نفری از ایشان درست کرد و افراد این گارد اغلب اوقات دارای قدرت‌های بی‌نهایت می‌گشتند. در زمان سامانیان اسلام در میان ترکها پیشرفت‌های شایانی نمود. سمرقند و بخارا مرکز علم و فرهنگ گردید و بودن ترک بچه‌ها در دربار معروف است.

غزنویان: کم کم این ترکها قدرت پیدا کرده از ایرانیان پیش افتادند. یک سلسله از آنها بنام ایلک خانیان در ماوراء سیحون دارای نفوذ شدند و یک سلسله دیگر بنام غزنویان که پایتخت ایشان در غزنه افغانستان بود و نفوذشان حتی تا اصفهان رسید. دربار محمود غزنوی و رواج علم و فرهنگ در آن زمان البته معروف است و همه از آن اطلاع دارند. سلجوقیان: یک دسته دیگر از ترکان که در تمدن دست کمی از غزنویان ندارند سلجوقیان میباشند که از قریزستان آمده و در ماوراء سیحون اسلام آوردند این گروه در ابتداء ابداء به تمدن آشنایی نداشتند. طغرل به یک در سال 1055 میلادی بغداد را متصرف شد و خود را سلطان آنجا نامید. و پس از چندی سلجوقیان یک امپراطوری از سیحون تا مصر ایجاد کردند و چون سنی بودند تمام فرمانروایان شیعه را از بین بردند. سلجوقیان در آداب و اخلاق و تمدن بسیار خشن و تا بآخر از این لحاظ از سایر مسلمین عقب تر ماندند.

تأثیر هجوم ترکها در فلسطین و سوریه  
جنگهای صلیبی



روابط مسلمین با مسیحیان پیش از هجوم ترکها: فلسطین محل اماکن مقدسه از اول مورد علاقه مسیحیان بوده است مخصوصا در قرن چهارم با پیروزی مسیحیت زیارت بدان نواحی شیوع پیدا کرد. در قرن هفتم با پیشرفت اسلام زیارت فرنگیها کمی مواجه با اشکال شد. ولی مسلمین هیچگاه مخالفت شدید با رفت و آمد فرنگیها بدان نقاط نکردند و از کارهای مهم آنان این بود که بین فرقه های مختلفه مسیحی تفاوتی قائل نمی شدند. در سال 797 میلادی شارلمان سفیری به دربار هارون الرشید فرستاد و خلیفه حق نظارت «قبر مقدس» (8) را در فلسطین به وی تفویض کرده و اختیارات دیگری نیز به وی داد که هیچ جنبه سیاسی نداشت بلکه محدود با اختیارات رئیس یک «ملت» بود. از این جهت شارلمان در اروپا معروف به «حامی مسیحیان» گردید و اروپاییان با پرداخت مالیاتها به آسانی می توانستند به زیارت اماکن مقدسه بروند.

جنگهای صلیبی و علل آن: پاپ (اربان 2) در سال 1095 برای اولین بار مردم را به جنگهای صلیبی دعوت نمود ولی این دعوت جهت رهایی ارض مقدس از دست ترکها بود و نه کمک به امپراطور روم شرقی. محرک و علت عمده جنگها احساسات مذهبی آن زمان بود. در آن روزها در مغرب زمین به زندگی رهبانی و عزلت و گوشه نشینی زیاد از حد اهمیت می دادند و از این جهت مردم روحا با آن مخالف بودند بدین لحاظ دعوت به جنگ برای کشته شدن در راه مذهب و یا رهایی اماکن مقدسه از دست غیر مسیحیان چون عملیات ماجراجویانه ای در برداشت به نظر خوش آیند بود و مردم از آن نیکو استقبال کردند. محرک این جنگها رهایی اروپا از مهاجمین ترک نبود هر چند این مقصود تا حدی عملی گردید و تسخیر قسطنطنیه را سه قرن به عقب انداخت. هم چنین علت این جنگها هجوم و تصرف زمین نبود. قصد اول صلیبیون این بود که بوسیله شمشیر ملکوتی جهت مسیح تسخیر نمایند.

بزرگترین خبط تاریخ مسیحیت، انکار مسیح: بگذریم از این که شاهزادگان و متنفذین کم کم سوء استفاده ها کرده می خواستند زمینهایی برای خود در مشرق بدست بیاورند. و نیز بگذریم از نتایج اختلاط فرهنگی مشرق و مغرب که در نتیجه جنگهای صلیبی اتفاق افتاد ولی کاملا صحیح است اگر بگوییم که جنگهای صلیبی از غم انگیزترین وقایع تاریخ مسیحیت است. شاید جنگجویان اغلب مسیحی بودند و به خیال خود برای مسیح می جنگیدند ولی باید گفت که مسیح خود را درست نشناخته بودند زیرا که مسیح این تجربه را که با زور و شمشیر ملکوت برای خود درست کند رد کرده بود. البته کسانی وجود داشتند مانند (سن فرانسیس اسپسی) (9) و (ریمون لیل) (11) و (ویلیام روبرک) (12) که آن زمان هم مخالف با جنگ بودند ولی کلیسا محکوم است به اینکه کاری کاملا برخلاف اراده استاد و آقای خود مسیح انجام داده و به روی دیگر ابناء بشر شمشیر کشیده است بی اثرترین هجومها صلیبیون بود: از چهار حمله معروف در آسیای غربی یعنی حملات عرب، ترکها، فرنگیها، و مغولها، حمله فرنگیها که همان جنگهای صلیبی باشد از همه کم اثرتر بود. در مدت دو قرنی که جنگهای صلیبی ادامه داشت البته نشیب و فرازهایی پیدا کرد و اروپاییان ایستگاههایی برای خود بدست آوردند ولی در قرن سیزدهم بالاخره مسلمین اروپاییان را بکلی از آسیا راندند و اروپاییان تمام ایستگاههای خود را از دست دادند.

سرایت دشمنی بین مسیحیان بومی و مسلمین: جنگهای صلیبی از نقطه نظر اروپائیان شاید حادثه جویی بود ولی از نقطه نظر ممالکی که در آنها جنگ ادامه داشت بجز اغتشاش و بی نظمی و خونریزی چیز دیگری نبود. ترکها و اروپاییها هر دو مهمان ناخوانده بودند که با صاحب خانه وجه مشترکی نداشتند چه این صاحب خانه مسلمان بود چه مسیحی. آنها چون دو دشمن ملاقات کردند و بعد از دو قرن هم چون دو دشمن از هم جدا شدند. منتهی دشمنی از آنها به مسیحیان و مسلمین که بومیان حقیقی آن سرزمینها بودند سرایت کرد و از آن روز به بعد این دشمنی رو به تزاید گذاشت.

توضیحات:

- 1) L. E. Brown 110 نقل از کتاب - (1)
- 2) L. E. Brown نقل از دفاعیه تیموتاؤس ص 12 (نقل از کتاب - (2)
- 3) L. E. Brown 123 نقل از کتاب - (3)
- 4) L. E. Brown 127 نقل از ابوداود، کتاب الطب چاپ دهلی L. E. Brown نقل از کتاب - (4)
- 5) L. E. Brown 132 نقل از کتاب - (5)
- 6) مثنوی کتاب دوم - (6)

(7)- 2. St. Amphilochius

قبر مقدس مقصود قبری است که احتمالاً بدن عیسی برای مدت سه روز در آن گذرانده شده بود - (8)

(9)- St. Francis of Assisi

(10)- Raymon Lull

(11)- William of Rubruck

فصل 6- مسیحیت و مغولها

کتاب: علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین

ترجمه و تألیف: ح- ب- دهقانی تفتی

وضع مسیحیان موقع یورش چنگیز: فتوحات چنگیز از یکطرف آسیا تا طرف دیگر ادامه داشت. خراسان و افغانستان را تسخیر و با خاک یکسان کرد و با خوارزمشاهیان پنجه نرم کرد. پسر چنگیز اغتای به بین النهرین حمله برد و آخرین پادشاه خوارزمشاهیان را در سال 1321 به قتل رسانید. تمام نواحی بین النهرین، ارمنستان، آذربایجان، اران و گرجستان را تصرف کرده قتل و غارت نمود. البته در این نواحی عده زیادی مسیحی بود که یقیناً آنها بسیار عذاب کشیدند؛ در تواریخ مکتوب است که چگونه صلیبها را زیر پا می‌مالیدند و کلیساها را خراب می‌نمودند.

ارامنه و گرجی‌ها متحدین مغول برضد ترکان سلجوقی: هنگامی که مغولها با سلجوقیان تماس پیدا کرده پنجه نرم می‌کردند ارامنه و گرجیان برضد سلجوقیان به مغولها کمک می‌کردند. یک مورخ ارمنی بنام «گیراگوس» می‌گوید دکتوری سریانی «سیمون» نام با «اغتای» رفاقت کرد و از او خواهش نمود که به مسیحیان آزادی بخشد و در نتیجه در تبریز و نجوان کلیساها بنا شد و ناقوسها به صدا درآمد.

سعی در ایجاد اتحاد بین مغولها و اروپاییان اولین سفارت: در این اوان سعی می‌شد که بین مغولها و اروپاییان اتحادی به عمل آید. منظور از این اتحاد البته اتحادی برضد ترکان سلجوقی بوده است. نخستین سفارت اروپایی به دربار مغولهای ایران در سال 1247 بود که از طرف پاپ رهبانانی به اردوی مغول فرستاده شدند. منظور از این سفارت دو چیز بود: 1- مسیحی کردن مغولها 2- کاستن از زجر مسیحیان. طرز رفتار سفراء و تمجید بی حد ایشان از پاپ مغولها را عصبانی کرد به طوری که از خشم ایشان رهبانان مجبور به فرار شدند.

تعمید منکوقا آن بوسیله یک اسقف ارمنی: در سال 1251 منکوقا آن به تخت نشست. او دو برادر داشت یکی قبلائی قان که او را مأمور فتوحات چین کرد و دیگری هلاکو که او را مأمور فتوحات ایران و آسیای غربی نمود. مورخ ارمنی بنام «هایتون» (1) گوید که منکوقا آن بوسیله اسقفی ارمنی که باصطلاح وزیر دارائی ارمنستان نیز بود تعمید یافت. او و خانواده او و جمع زیادی از زن و مرد دیگر

هلاکوخان، فتوحات او و رفتار وی با مسیحیان: هلاکوخان سرسلسله ایلخانیان است در ایران. نخستین کار او از بین بردن اسمعیلیه و پیروان حسن صباح بود. سپس عازم بغداد شد و در سال 1258 آن شهر را تسخیر کرد و اهالی شهر را قتل عام کرد و آخرین خلیفه عباسی المعتمد بالله را روغن مالیده در نم پیچیده در آفتاب گذارد تا جان بدهد. زن هلاکوخان مسیحی بود، ولی مسیحیان بغداد در امان بودند و همگی در کلیسایی جمع شده کشته نشدند و علت شاید این بود که هلاکو خود را مسیحی می‌دانست. این که خود هلاکو آیا هیچ وقت تعمید داشت یا نه معلوم نیست ولی زنش مسیحی جدی بود و یحتمل او هلاکو را به آزار نرساندن به مسیحیان ترغیب می‌نمود. به علاوه باید در نظر داشت که ارامنه و مسیحیان گرجی از متحدین او بودند.

سؤ استفاده مسیحیان از موقعیت و رفتار ناشایست آنان در دمشق: برای اولین بار در دمشق فرمانروا خود را مسیحی می‌دانست. یکی از ادارات دولتی خلفا در بغداد قصر کاتولیکوس نسطوری شد و مسیحیان آزادی کامل

داشتند و روزگار به کام آنان شد. اکنون موقع امتحان فرا رسیده بود ولی بدبختانه مسیحیان نه فقط در مغولها حقیقتاً نفوذ روحانی نکردند بلکه خود نیز نیروی حیات روحانی را از دست داده بودند. وقتی هلاکو دمشق را گشود مسیحیان همان کارهایی که مسلمین به سرآنان آورده بودند بلکه بدتر به سرآنان آوردند؛ از جمله بطور واضح شراب نوشیده و آنرا در کوچه و بازار به لباس مسلمین می‌پاشیدند مخصوصاً در ماه رمضان در کوچه و خیابان صلیب را بطور واضح حمل می‌کردند و مردم را مجبور به احترام آن می‌نمودند. مسلمین از این امور نزد فرماندار و دست نشانده هلاکو شکایت بردند و او چند نفر از ایشان را کمک کرد. در تکریت موقع هجوم مغول مسیحیان عده زیادی از مسلمین را کشتند و چون خبر به هلاکو رسید دستور داد آنها نیز کشته شوند و همچنین صلیبیون صیدون به مسلمین آزار رسانده عده ای را کشتند و در عوض کشته شدند. بغیر از این چند واقعه روی هم رفته مسیحیان در زمان هلاکو بسیار آسوده و راحت بودند. مورخ ارمنی هایشون راجع به زن هلاکو گوید: حتی کار سؤ استفاده از موقعیت به جایی رسیده بود که یک نفر مورخ ارمنی هایشون (2) نام که مسیحی بود از زن هلاکو تعریف کرده اعمال قتل و غارت او را نسبت به مسلمین تمجید می‌نماید. «این خانم مسیحی جدی فوراً اجازه خواست که معابد مسلمین را خراب نماید و هرگونه مراسمی را بنام حضرت محمد ممنوع سازد. باعث خرابی معابد مسلمین شد (وچنان ایشان را تحت اسارت آورد که دیگر ایشان جرأت نشان دادن خود را نداشتند.» (3)

مورخ دیگر مسیحی راجع به مرگ هلاکو: و نیز یک مورخ دیگر یعقوبی راجع به مرگ هلاکو و زنش گوید: «از مرگ آن دو مجاهد غیور مسیحی سرتاسر جهان را غم فرا گرفت.» (4). به هرجهت چه هلاکو تعمد گرفته باشد یا نه بسیار باعث تعجب و مایه تأسف است که مورخین مسیحی از مردی وحشی چون او این طور به خوبی تعریف نمایند.

محرک مغولها در تماس با مسیحیان اروپا: چنین برمی‌آید که گاهگاهی مغولها اروپاییان و پاپها را فریب داده اظهار مسیحیت می‌نمودند و یا درخواست مسیحی شدن میکردند زیرا می‌خواستند آنها را برضد ترکان با خود متحد سازند. از طرف دیگر اروپائیان نیز به همین علت از این پیشنهادها اظهار خوشوقتی می‌کردند چه بتوانند کمک نمایند و چه نتوانند.

نامه پاپ الکساندر 4 به هلاکو راجع به تعمد: نامه‌ای موجود است که از قرار معلوم پاپ الکساندر 4 به سال 1261 به هلاکو نوشته است که قسمتی از آن به قرار زیر است: «ملاحظه بفرمایید چگونه در صورتیکه سربازان مسیحی بطور واضح و با قوت به شما کمک نمایند، چنانکه می‌توانند چنین کنند، بر نیروی شما برضد مسلمین افزوده (میشود). از اینراه شما هم به قدرت دنیایی خود خواهید افزود و هم آخرت شما در امان خواهد بود.» (5)

میزان سنجش حقیقت برای مغولها قدرت بود: ولی نمیشود اظهار علاقه مغولها را به مسیحیت تماماً از روی خدعه و فریب دانست. بدون شک صمیمیتی هم در آنها بوده است. مغولهای بت پرست برضد ترکهای مسلمان می‌جنگیدند و متفق و محل امید آنان اروپاییان مسیحی بودند و از این جهت تمایل به مسیحیت از آنها طبیعی بود. اما میزان سنجش آنان برای حقیقت قدرت و نیروی دنیوی بود.

سرگذشت «نایان» نقل از مارکوپولو: برای مثال مارکوپولو حکایتی دارد راجع به نایان که غلام باشی قبلائی خان بود که به او خیانت کرده بر او طاعی شد ولی قبلائی خان او را گرفته به سزای اعمال خود رسانید. نایان مسیحی بود و صلیب بر پرچم داشت. مردم مسیحیان را مسخره کردند که خدای شما نایان را نجات نداد. قبلائی قان فهمید و مردم را گفت که تقصیر نایان خودش است و البته خدا درست کرد که او را کمک نکرد و مسیحیان از این دفاع بشاد خاطر شدند.

علت مسیحی نشدن قبلائی خان: قبلائی خان با همه مذاهب موافق بود و بخصوص با مسیحیان میانه خوبی داشت. اما مسیحی نشد و وقتی سؤال شد چرا؟ او جواب داد که بت‌ها و جادوگران نمیتوانستند کارهای خارق العاده انجام دهند و مسیحیان نمیتوانستند. بروید به پاپ بگویید که صد نفر که در شریعت مسیحی استاد باشند پیش من بفرستند تا من و قوم را به راه راست هدایت کنند و به این جادوگران و بت پرستان ثابت کنند که آنها از شریر می‌باشند، اگر این کار را کردند من و تمام افسران من و طبیعتاً تمام پیروان من مسیحی خواهیم شد به طوری که در این نواحی بیش از اروپا مسیحی یافت شود.

شکست کلیسا: ولی بدبختانه کلیسا نتوانست به این دعوت به این بزرگی جواب گوید. اگر چند نفر میسیونر حقیقی فرستاده بود ممکن بود تمام صفحه تاریخ مشرق زمین را تغییر دهند یعنی مسیحیت حقیقی را به مغولها تعلیم داده یک تمدن مسیحی به وجود بیاورند

مقاومت مصر در برابر مغول: وقتی مغولها دمشق را گرفتند معلوم بود که به مصر نیز حمله خواهند کرد سلطان مملوک مصر هم مردم را به ضد مغولها برانگیخته در «عین جالوت» آنها را شکست قطعی داد و این دو نتیجه مهم داشت: 1- از تمام کشورهای اسلامی مصر از شر مغول جان سالم به در برده بود و از این جهت آن کشور مرکز تمدن اسلامی گردید. 2- از این پس مغولها دیدند که زور با مسلمین است مخصوصا موقعی که مسلمین دوباره دمشق را گرفته قدرت خود را به مسیحیان نشان داده عده زیادی از آنان را کشتند مغولها که نظر به زور و قدرت ظاهری داشتند کم کم با اسلام متمایل شده از مسیحیت دلسرد گشتند

آباغا جانشین هلاکو، رفتار شوم کاتولیکوس و نتایج آن: در سال 1265 آباغا جانشین هلاکو شد. او خود را مسیحی نمی شمرد اما طرفدار ایشان بود، همان مقر قدیمی را به کاتولیکوس نسطوری موسوم به «دینهه» داد ولی رفتاری از «دینهه» سر زد که هم نشانه سوء استفاده از محبوبیت مسیحیان است و هم نتایج شومی بدست آورد بدین معنی که شخصی مسیحی از اهل تکریت مسیحیت را ترک و به اسلام پیوسته بود. دینهه امر کرد او را در دجله غرق کردند و البته بغدادیان به قدری عصبانی شدند که خواستند او را کشته مقررش را بسوزانند ولی علاءالدین رئیس شورای مغول او را نجات داد. اما چند سال بعد که اسمعیلیان قصد قتل علاءالدین را کردند ولی موفق نشدند تقصیر را به گردن مسیحیان انداخته توطئه را زیر سر «دینهه» دانستند و از این جهت دستور صادر شد که اساقفه و کاتولیکوس دستگیر و محبوس شوند. از این به بعد کاتولیکوس مرکز خود را به آشنو در آذربایجان منتقل ساخت. در سال 1280 مغولها بار دیگر از مصریان شکست خوردند و این نیز باعث گردید که مغولها فکر کنند که اسلام بهتر از مسیحیت است زیرا که در لشکر آنها گرجی و ارمنی بسیار وجود داشت، بخصوص این که علت شکست، فرار مرموز سرکرده سپاه بود و اگر نه مغولها از لحاظ عده بسیار قویتر بودند و در جنگ شکست نمی خوردند

احمد: بعد از آباغا «احمد» به سرکار آمد. احمد با این که مسیحی بار آمده بود مسلمان شد و مسیحیان را آزار بسیار داد. در این زمان بسیاری از مغولها نیز مسلمان شدند. علت آزار مسیحیان توطئه دو اسقف برضد کاتولیکوس بود که به حبس او انجامید ولی چون قضیه معلوم شد کاتولیکوس به کشتن آن دو اسقف رضا نداد و فقط ایشان را از مقامشان خلع و تکفیرشان کرد. این آزار و جفای مسیحیان عمومیت نداشت چنان که رئیس قسمت شرقی کلیسای یعقوبی به حضور احمد مشرف و مورد لطف او قرار گرفته اجازه ساختن کلیسا گرفت و در آذربایجان، سوریه و بین النهرین کلیساها ساخت

ارغوان: احمد را مغولها از تخت به زیر انداخته ارغوان را به جای او نشانیدند. آیا علت طغیان مغولها این بود که احمد مسلمان شده بود؟ درست معلوم نیست. ولی احتمال دارد که وی قدری قبل از این که عقیده عمومی مغولها با اسلام همراه شده باشد این کار را کرده است. بر طبق گفته مورخین قبلائی خان از خبر مسلمان شدن احمد بدش آمده او را توبیخ نمود

نامه ارغوان به پاپ: قسمتی از نامه ارغوان به پاپ و به شاهزادگان مسیحی اروپا در دست می باشد که بقرار زیر است: «چون احمد از طریق پدران ما برگشته بود و طریق اعراب را انتخاب نموده بود که پدران ما از آن اطلاعی نداشتند تمام شاهزادگان مستقیما برضد او قیام کرده او را از سلطنت خلع کردند و از خان بزرگ پدر ما خواستند (که او را دآوری نماید و مرا به تخت سلطنت بنشانند)» (6)

رفتار ارغوان با مسیحیان: ارغوان با مسیحیان بسیار با ملاطفت رفتار نمود. چادر کاتولیکوس پهلوی چادر او زده میشد و نماز عشاء ربانی مرتبا روزانه گذارده می شد

سفارت‌های او به اروپا: ارغوان در سال 1287 سفارتی به اروپا فرستاد، سال پیش از آن نیز سفارتی نزد پاپ فرستاده بود. دو سفارت دیگر نیز بعداً فرستاد که در طی یکی از آنها می‌گوید که اگر خدا به او کمک نماید تا اورشلیم را فتح کند او مسیحی خواهد شد.

غای خاتو: در سال 1291 کیخاتو یا غای خاتو به تخت نشست. وی نسبت به عموم مذاهب نظر لطف داشت. مسیحیان نیز بسیار خوشحال بودند و کلیسا روز به روز پیشرفت می‌کرد. دوا اتفاق سرنوشت مسیحیان را تعیین کرد، ولی درحالی‌که مسیحیان زیرسلطنت «کیخاتو» خوش و کامروا بودند؛ دو اتفاق افتاد که کار آنها را یکسره کرد و سرنوشتشان معلوم گردید.

- 1- سقوط عکا مرکز صلیبیون: یکی از آنها سقوط «عکا» آخرین مرکز صلیبیون بود بدست مسلمین در سال 1291 - که بار دیگر به مغول‌ها ثابت کرد که اسلام از لحاظ نیروی دنیوی از مسیحیت قوی‌تر می‌باشد
- 2- تسخیر قلعه الروم به دست مصریان: واقعه دیگر حمله سلطان مصر به قلعه الروم یعنی مرکز خلیفه نشین ارمنی بود که عده زیادی ارمنی و مغول که پادگان آنجا را تشکیل می‌دادند به ضرب شمشیر کشته شدند خواب و خیال مسیحیان مشرق نقش بر آب شد: بنابراین برای آخرین بار هرگونه امیدی که مسیحیان مشرق داشتند که غریبان آنها را از دست مسلمین خواهند رهانید نقش بر آب گردید.

رویای شلمون اسقف بصره: بهترین نمونه وجود این آرزو و خواب و خیال نوشته‌های شلمون اسقف بصره است که به سال 1222 اسقف شده بود و هفتاد سال پیش از دو واقعه بالا این آرزو و خواب و خیال را بصورت یک رویا نامه ای بیان می‌کند که چگونه در موقع مصیبت و سختی‌های زیاد پادشاه یونان حمله خواهد کرد و اعراب را به صحرای یثرب باز خواهد گردانید و صلح و صفا دوباره حکمفرما خواهد شد و غیره و غیره. ولی چنانکه دیدیم شکست نهایی جنگ‌های صلیبی و سقوط عکا را می‌توان سال سرنوشت دینی و معنوی مغول دانست. از این به بعد مغول‌ها با مسیحیت مخالف و با اسلام موافق گردیدند.

رقابت «بایدو» و «غازان»: بعد از «کیخاتو» «بایدو» و «غازان» بودند. بایدو و دردل مسیحی بود هر چند به ظاهر خود را مسلمان نشان می‌داد. غازان درخفا بر علیه او توطئه می‌چید و با او می‌جنگید. پیروان مسلمان بایدو او را رها کرده دنبال غازان رفتند. بایدو که طرفدار مسیحیان بود در اردوی خود کلیسا هم داشت ولی می‌ترسید آشکار کند. خود را نزد مسلمین مسلمان و نزد مسیحیان مسیحی نشان می‌داد و صلیب به گردن می‌آویخت ولی مسلمین می‌دانستند که او طرفدار مسیحیان است. بالاخره در 5 اکتبر 1295 بایدو به قتل رسید و غازان خان صاحب تاج و تخت شد.

اقرار آشکار غازان به اسلام: سرتیپ نورو که غازان خان را به تخت نشانده بود او را وادار کرد که خود را رسماً مسلمان اعلام کند و به او قول داد که این امر باعث محبوبیت او خواهد شد وی هم در 16 ژوئن همان سال جلوس خود خویشتن را رسماً مسلمان اعلام کرد و تمام افسران و رؤسای لشکری و کشوری از او تبعیت کردند. نقطه مهم این است که در اینجا مردم خان را مجبور به قبول اسلام می‌کنند و نه خان مردم را.

شروع آزار و شکنجه سخت نسبت به مسیحیان: در زمان سلطنت غازان خان جفای سخت نه فقط بر مسیحیان آغاز شد و بلکه بر یهود نیز. اختلاف است در این که فرمان جفا را سرتیپ نورو داد یا خود غازان خان ولی به هر جهت فرمان این بود که کلیساها خراب گردد، نماز عشاء ربانی موقوف شود، سرائین سرود و به صدا درآوردن ناقوس همگی موقوف گردد و سران مسیحیت و یهود همه کشته شوند و مسیحیان بدون بستن زنار خارج نشوند و غیره و غیره. مثلاً اهالی تبریز تمامی کلیساها را با خاک یکسان کردند. مأمورین خرابی کلیساها حاضر بودند رشوه بگیرند و کلیساها را خراب نکنند و مثلاً در اردبیل بیست روز صبر کردند تا مگر رشوه بگیرند ولی اسقف اعظم آنجا چنان به خود مشغول بود که امور کلیسایی از یادش رفته بود. بنابراین به مردم دستور داده شد به کلیساها ریخته آن را خراب نمایند. در جاهای دیگر مسیحیان رشوه‌های هنگفت پرداختند و از خرابی کلیساها خود رهایی یافتند ولی در عوض بسیار فقیر شدند. جفا مخصوصاً در بغداد شدید بود و مسیحیان در آنجا عذاب‌های فوق العاده کشیدند. این جفا در بغداد در سال 1296 یعنی پنج ماه بعد از به تخت نشستن غازان خان اتفاق افتاد.

شرح عمومی جفا به قلم یک مورخ ارمنی: استیپان مورخ ارمنی شرح عمومی جفا را بدین گونه بیان مینماید: کلیساهای بسیاری خراب شد و کشیش‌ها کشته شدند. این اتفاقات در یکی دو شهر نبود بلکه در بغداد، موصل، مراغه و ارمنستان. کاتولیکوس نسطوری مراغه نیز مورد شکنجه و مسخره واقع گردید. عذاب مسیحیان در مراغه مخصوصاً سخت بود. کاتولیکوس در آنجا محبوس و مورد شکنجه واقع شد و از طرف مسیحیان پول‌های زیادی پرداخته شد. از جمله هایتون شاه ارمنی پول زیاد پرداخت که کلیساها خراب نشود و نزد غازان خان از کاتولیکوس شفاعت کرد. در نتیجه غازان فرمانی صادر کرده کاتولیکوس آزاد شد و اغلب خرابی‌ها آباد گردید و حتی کاتولیکوس نزد غازان خان معزز و محترم نیز گردید.

غازان خان تغییر رأی میدهد ولی دیگر کار از کار گذشته است: مورخ ارمنی هایتون نام که هم اسم و از خویشان شاه ارمنه هایتون بود نقشی که شاه در نجات مسیحیان بازی کرد شرح میدهد که چگونه شاه ارمنی برای دیدار «بایدو» که رقیب غازان خان و با او در جنگ بود و شهرت داشت که به مسیحیت تمایل دارد حرکت کرد؛ ولی وقتی رسید که دید «بایدو» با نوروژ در جنگ می‌باشد. از این جهت شاه به دستور «بایدو» به مراغه رفته در انتظار می‌نشیند ولی وقتی «بایدو» شکست خورده کشته می‌شود شاه نزد غازان می‌رود و به او هدایا تقدیم می‌نماید و غازان فرمان خود را راجع به خرابی کلیساها تغییر می‌دهد و هایتون شاه شاد و خرسند می‌گردد. بنابراین هر چند غازان خان در اول خرابی زیاد کرد ولی بعد از یک سال حاضر بود مرمت کند. اما دیگر کار از کار گذشته و اداره امور از دست دولت در رفته بود. مثلاً یک سال بعد در مراغه بدون اجازه غازان فرمانی صادر شد که هر کس مسیحیت را انکار نکند کشته شود و پیش از این که از این امر جلوگیری شود خرابی‌های زیاد وارد آمد.

فرمان غازان در دمشق آزادی مذهب: در سالی که غازان خان لشکر مصر را در دمشق شکست داد این فرمان را که آزادی مذهب از آن هویدا است صادر کرد: «با این که ما غدغن فرموده بودیم بدبختانه در میان سربازان ما عده ای بودند که به قتل و غارت و اسارت مردم پرداخته اند. برای عبرت دیگران و نیز برای اثبات این که ما جدا می‌خواهیم فرمان‌های ما اجرا شود آنان را اعدام نموده‌ایم. ما نیز فرمان داده‌ایم که پیروان سایر مذاهب را نیز کسی از ارمن‌سازان، چه یهود و چه مسیحی و چه صابئی. چرا که آنها مالیات می‌پردازند تا اینکه اجناس آنها مثل اجناس ما حفاظت شده و خون آنها مانند خون ما به شمار آید. فرمان‌روایان همان طوری که ضامن حفاظت مسلمین می‌باشند ضامن حفاظت هر کس دیگر که به آنها مالیات می‌پردازد نیز می‌باشند چنان که پیغمبر فرماید: «امام مردم چون شبان (ایشان است و شبان باید برای گوسفندان خود حساب پس بدهد.» (7)

سفیر جیمز دوم: وقتی غازان خان سوریه را تسخیر کرد جیمز دوم پادشاه آراگن (8) سفیری نزد او فرستاده پیشنهاد اتحاد با او کرد و غازان خان اظهار تمایل به قبول مسیحیت نمود. در بقیه دوران سلطنت غازان صلح و صفا حکمفرما بود چنان که در مراغه بدون سر و صدا دیر بزرگی نیز ساخته شد.

الجایتو «خربنده خان»: در سال 1304 الجایتو به تخت نشست. وی تربیت مسیحی داشت ولی سنی شد و اسم خود را خداینده گذاشت ولی پس از چندی مذهب تشیع قبول کرد. از این جهت سنی‌ها اسم او را به «خربنده خان» تغییر دادند. الجایتو با مسیحیان به ملاطفت رفتار می‌کرد. وی در سال 1305 سفارتی به انگلیس و به فرانسه فرستاد.

الجایتو ضعیف النفس و آزار مسیحیان: الجایتو اصولاً ضعیف النفس بود و در سال 1307 تحت تأثیر مسلمین واقع شده فرمان آزار ارمنه را صادر کرد. یحتمل که این جفا منحصر به ارمنه و به ارمنستان بود و بس. بنابر سند تاریخی که از این جفا در دست است الجایتو فرمانی صادر کرد که عموم مسیحیان باید اسلام بیاورند و یا جزیه بدهند. باید سیلی بخورند و ریش آنها کنده شود و علامت سیاهی باید در بازوان راست خود داشته باشند و نیز عشاء ربانی و دخول به کلیسا غدغن گردید و همچنین تعمد اطفال منع شد. تصمیم این بود که مسیحیت را با یک ضربت از بین ببرند ولی مسیحیان با وفا ماندند، مالیات‌ها را پرداختند و شکنجه‌ها را با خوشی تحمل نمودند. چون خربنده خان پایداری آنها را دید فرمان داد همه خصی بشوند و یک چشمشان نابینا بشود مگر این که مسلمان شوند، بسیاری در این جفاها از بین رفتند. چنان که ذکر شد خداینده اصولاً ضعیف النفس بود. وی می‌توانست از این جفاها جلوگیری کند ولی نکرد. احساسات وحشیانه اعراب، کردها و مغول‌ها بر ضد مسیحیان در نتیجه ضعف الجایتو

بیشتر برانگیخته شد و مردم آنها را بسیار آزار رساندند. حتی یکی از سران کلیسا به دیدار خربنده خان رفته با او ملاقات کرد ولی در این ملاقات خربنده خان هیچ حرفی نزد و از این جهت رهبر روحانی با دل شکسته از حضورش برفت.

آخرین جفا در این دوره: جفای شدید دیگری در سال 1317 در دیار بکر اتفاق افتاد، بسیاری از مسیحیان کشته شدند و اسقف یعقوبی مضروب و بالاخره مقتول گردید. کلیسا را خراب و سوزاندند. این اتفاقات در آغاز پادشاهی ابوسعید اتفاق افتاد و از این دوره دیگر اسناد تاریخی راجع به مسیحیان نسطوری و یعقوبی در دست نداریم.

#### علائم و آثار زوال

اسقف اعظم سلطانیه مسئول حبشه و هندوستان: در سال 1318 پاپ یوحنا 22 اسقف اعظمی برای سلطانیه فرستاد که وی نه فقط مسئول کاتولیکوس های ایران بود بلکه مسیحیان حبشه و هندوستان نیز زیر نفوذ او بودند و این امر ثابت میکند که در این زمان از عده مسیحیان بسیار کاسته شده بود.

حمله مصری ها و ترک ها به ارمنستان: به سال 1320 مصری ها و ترک ها به ارمنستان حمله بردند و آنجا را قتل و غارت کردند. پاپ نامه ای به ابوسعید نوشته او را از رفاقت های قبلی مخبر ساخت ولی چندان اثری نداشت. تجزیه ایلخانان عدم نیروی مرکزی آزار از گوشه و کنار: نبودن اسناد راجع به آزار دیدن نسطوریان و یعقوبیان دلیل عدم آن نیست. پس از ابوسعید سلطنت ایلخانان تجزیه شد و قدرت مرکزی از بین رفت و از این جهت مسلمین در هر جا خواستند به اذیت و آزار مسیحیان باقیمانده پرداختند و قدرتی نبود که جلو آنها را بگیرد. خالی ماندن «اسقف نشین ها» از اساقفه: مراکز کاتولیکوس نشینی نسطوریان از سال 1369 تا 1378 و هم چنین مراکز خلافت یعقوبیون از سال 1379 تا 1404 خالی ماند، یعنی مدت 25 سال و احتمال قوی دارد که این امر فقط منحصر به این سالها نبوده است. به قدری کلیسا رو به ضعف گذارده و از عده مسیحیان کاسته شده بود که در موقع یورش تیمورلنگ که در سال 1394 اتفاق افتاد فقط عده بسیار کمی نسطوری و یعقوبی باقی مانده بودند. وضعیت در موقع یورش تیموری: بخصوص اینکه بر اثر این یورش شهرهای بغداد، تکریت، آمد، ماردین، اردبیل- موصل همه خراب گردید و نه فقط مسیحیان بلکه عموم از این حمله خسارت غیر قابل جبرانی برده اغلب کشته شدند. در امید اهالی عموماً سوخته شده و در «طور عابدین» مسیحیان به سختی تعقیب شدند و آنهایی هم که خود را پنهان کرده بودند از دود آتش سوزی خفه شدند.

در چین: مسیحیت که در قرن 13 با هجوم مغول بار دیگر وارد چین شده بود باز هم از بین رفت. چنان که دیدیم مسیحیت تحت عنوان «مذهب خارجی» مشهور شده و از این جهت بدنام بود. هم چنان که مغولهای غربی بین اسلام و مسیحیت مردود بوده بالاخره اسلام آوردند، مغولهای شرقی هم بودائیت را پذیرفتند و مسیحیانی هم که باقی مانده بودند در سال 1368 بوسیله چینی های بومی بکلی از میان رفتند و مسیحیت در آن کشور رسماً ریشه کن شد اما نفوذ خود را باقی گذاشت. از بعد از سال 1368 نه در اسناد چینی و نه در اسناد اروپایی دیگر اسمی از مسیحیت در چین نیست. حتی میسیونرهای «یسوعی» (9) که در قرن 16 وارد چین شدند چنین تصور میکردند که پیش از آنها اسم مسیحیت هم به چین نرسیده بود.

نسطوریان مالابار: مسیحیان «مالابار» تنها قسمت کلیسای نسطوری بود که اسلام آوردن مغولهای ایران مستقیماً آزاری ندیده بودند. ایشان حتی در سال 1490 نزد کاتولیکوس نسطوری فرستاده شود. زیرا مدت مدیدی بود (شاید بعثت جفای مسلمین جنوب هندوستان) که آنها بدون اسقف مانده بودند. در قرن 16 وقتی میسیونرهای پرتغالی بان نوآیی وارد شدند در آنجا 30000 خانوار مسیحی دیدند. اشکالاتی که بعدها این عده از مسیحیان با آن روبرو شدند اغلب به واسطه عوض کردن تبعیت روحانی خود «بروم» و سپس به پاتریارخ یعقوبی بوده است. مسیحیان مصر: در همان اوقاتی که مسیحیان در آسیای غربی آزارها دیده شهید می شدند مسیحیان مصری هم تحت شکنجه بودند فقط اختلاف در اینجا بود که فرمانروایان مصری از مغولها نبودند.

علت منفور بودن مسیحیان در مصر دو چیز بود: 1- نفرتی که در اثر جنگهای صلیبی ایجاد شده بود. 2- کوششهای اروپائیان مسیحی در عقد اتحاد با مغولها که دشمن مصریان بودند. قبلاً دیدیم که چگونه وقتیکه مصریان لشکر کشیده دمشق را که مغولها از آنها گرفته بودند دوباره تسخیر کردند؛ مسیحیان دمشق تحت آزار و شکنجه

قرار گرفتند زیرا که مسیحیان با مغول‌ها ساخته بودند. می‌توان فرمان بستن کلیساها را در سال 1301 اولین اقدام دولت مصر دانست که رسماً بر علیه مسیحیان عملی گردید ولی هنوز هم دولت مرد بود زیرا چهار سال بعد دومرتبه اجازه بازکردن کلیساها را صادر نمود. چنان که دیدیم فرمانروایان مغول کم‌کم در اثر فشار عقیده عمومی مجبور شدند مسیحیان را آزار رسانند و این عمل در مصر مؤثر افتاد. نوشته‌ای موجود است که شاید نماینده افکار آن زمان باشد و آن از یک نفر یهودی مسلمان شده است بنام سعید بن حسن که اهل اسکندریه بود. نامبرده فتوحات غازان را در اثر اینکه او مسیحیان و یهود را آزار می‌داد می‌داند و نیز تشویق می‌کند که تمام کلیساها و کنیسه‌ها باید خراب شوند و نیز بیان می‌کند که چگونه مصریان توانستند در برابر مغولها مقاومت کنند زیرا آنها کلیساها را بسته بودند.

شدت تدریجی جفا در مصر: نوشته‌های سعید بن حسن می‌رساند که چگونه افکار عمومی و طرز رفتار مغول نسبت به اقلیت‌ها به مصریان نیز تأثیر کرد و به طور تدریج در مصر هم رو به تزايد گذارد؛ تا این که در سال 1321 سلطان الناصر محمد مملوک جهت رودخانه نیل مشغول ساختن سدی بود و برای بدست آوردن خاک، دور کلیسایی را این قدر کندند تا این که کلیسا مانند جزیره‌ای در میان باقی ماند. مقصود از این عمل این بود که کلیسا خود به خود خراب شود ولی یک روز جمعه که مسلمین مشغول عبادت و نماز جمعه بودند دسته‌ای به کلیسا ریخته آن را یک باره خراب کردند و نیز در همان روز (9 ربیع الثانی 721 هجری) 1321 میلادی در سرتاسر مصر این قسم اتفاقات افتاد. موضوعی که در این جفاها باعث تعجب است این است که فقیری از میان جماعت ناگهان صدا زده است «نابود باد کلیساها» و خود ناپدید شده از این جهت مردم فکر می‌کردند خرابی ناگهانی از طرف خداست سلطان که از این امور بسیار عصبانی بود و می‌خواست جلوگیری کند فرمان قتل عام مسلمین را داد ولی البته این کار عملی نبود. در حدود یک ماه بعد از آتش سوزی‌هایی چند اتفاق افتاد و مردم چند نفر از مسیحیان را که دستشان سرخ بود گرفته ادعا کردند که ایشان را در حال حریق افکنی گرفته‌اند و بعضی هم در زیر شکنجه اقرار کردند که ایشان عمداً حریق بر پا می‌کردند تا تلافی خرابی کلیساها را بنمایند. مردم به سلطان شکایت بردند که منشیان مسیحی خود را بیرون کند و او باز عصبانی شده فرمان قتل عام مسلمین را صادر کرد ولی بیش از 200 نفر دستگیر نشدند. در بین این اوضاع آتش سوزی دیگری اتفاق افتاد و وقتی سلطان بیرون می‌رفت قریب 20 هزار نفر جمعیت جلو او را گرفته وی را مجبور کردند که فرمان قتل عام مسیحیان را صادر کند و او مجبور به اطاعت شده دستور داد هر کس هر جا مسیحی ببیند می‌تواند او را کشته مالش را ببرد. از این جهت مسیحیت روز به روز رو به ضعف نهاد، مسیحیان می‌ترسیدند در کوچه و بازار خود را نمایان سازند و بسیاری مسلمان شدند، در یک شهر کوچک 450 نفر مسیحی در یک روز اسلام آوردند و این برای سرتاسر مصر فقط نمونه بود. در اثر این جفاها عده قبطیان مصر بآنچه که امروز می‌باشد رسیده و چنانکه گفتیم علت این جفاها نفرتی بود که در اثر جنگ‌های صلیبی ایجاد گشته بود و به طور خلاصه می‌توان گفت که عامل مؤثر آن یکی این بود که زور در دست دشمنان مسیحیان بود و دیگر عقیده مردم و سلاطین به این که موفقیت در این دنیا دلیل بر همراهی و کمک خدا است.

توضیحات:

(1)- Haithon

(2)- Haithon

(3) ص 151 L. E. Brown نقل از کتاب-

(4) ص 151 L. E. Brown نقل از کتاب-

(5) ص 151 L. E. Brown نقل از کتاب-

(6) ص 157 L. E. Brown نقل از کتاب-

(7) ص 168 L. E. Brown نقل از کتاب-

(8)- Arragon

(9)- Jesuits

فصل 7- مسیحیت: شکست یا پیروزی؟  
کتاب: علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین



ترجمه و تألیف: ح-ب- دهقانی تفتی

در فصول پیش ملاحظه کردید که چگونه مسیحیت که خود از مشرق ظهور کرده بود. تدریجا در این صفحات رو به ضعف و انحطاط گذارد و کلیسای مسیح که روزی دارای عظمت و نفوذ فراوان بود روز به روز ضعیفتر شده کیفیت روحانی و معنویت عمیق خود را از دست داد

رقابت علت انحطاط نبود: با این که در هر فصلی به جای خود علل انحطاط را بیان کرده ایم بهتر است در فصل آخر به طور خلاصه و به منظور نتیجه چند نکته دیگر را نیز تذکر بدهیم. شاید تصور شود که مذاهب تازه ای در مشرق زمین که همیشه مهد ادیان مختلفه بوده و هست بروز کرده با مذهب قدیمی بنای رقابت گذارده با آن پنجه نرم کردند و بالاخره آن را زبون و ناتوان ساختند. اما پس از یک دقت جزئی معلوم می گردد که این فکر تصویری بیش نیست. معنویت حقیقی و روحانیت هر کجا که باشد رقابت نمی شناسد. شناسایی خدا در مسیح حقیقت حقیقت هاست که هر حقیقت دیگر نه فقط با آن رقابت نخواهد کرد بلکه تا آنجا که حقیقتی در آن هست به پیشرفت آن کمک نیز خواهد نمود. از جمله مذاهبی که بعد از مسیحیت در مشرق زمین ظهور کرد مذهب اسلام بود ولی چنان که دیدیم معنویت و روحانیتی که در مذاهب هست هیچگاه با هم رقابت نخواهند کرد. اگر رقابت و مبارزه بین پیروان مذاهب باشد علت را باید جای دیگر جستجو کرد و بدبختانه اغلب این دشمنی ها و رقابت ها از سرچشمه های مبارزه های سیاسی و اقتصادی آب می خورد که اشخاصی پیدا شده و به اسم مذهب احساسات مردمی را بر علیه مردم دیگر «برانگیخته اند و به قول فردوسی: «زیان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آند پیش

اگر مذهبی که دارای معنویت و روحانیتی هست رو به انحطاط گذارد علت را باید در زندگی روحانی پیروان آن مذهب جستجو کرد. بنابر این انصاف نیست که گناه انحطاط کلیسا را به گردن رقابت های ادیان دیگر گذارد و مثلا گفت اسلام در مشرق زمین علت العلل انحطاط مسیحیت بوده است. اتفاقا چنان که از تاریخ بر می آید در همان زمانی که انحطاط مسیحیت بیش از هر وقت دیگر بارز و آشکار گردید اسلام نیز به اوج عظمت و پیشرفت خود رسیده از ترقی باز ایستاده بود و حتی بعضی از شهرهای اسلامی نیز رو به خرابی و انهدام گذارده بود

گزارش ابن بطوطه از شهرهای اسلام: چنان که ابن بطوطه مورخ معروف اسلامی که در سال 1326 میلادی به سوریه به مسافرتی کرده راجع به شهرهای آن دیار چنین مینگارد: «از آن پس از اورشلیم به قلعه عسقلون رفته که کاملا خرابه است و از آنجا به صور رفته که آنجا نیز خرابه است؛ هر چند نزدیک آن یک ده مسکونی وجود دارد که اهالی آن رافضی می باشند. از آنجا به شهر طبریه رفته و این شهر قبلا شهری مهم و پرجمعیت بود و اکنون چیزی از آن باقی نمانده است مگر علائم و آثاری که می رساند که در آن محل روزی شهر بزرگی برپا بوده است.» (1). ممکن است تصور کرد که خرابی سه شهر نامبرده در بالا در اثر جنگ های صلیبی بوده اما خرابی شهرها منحصر به نواحی مجاور مدیترانه نبوده است بلکه شهرستان های پرجمعیت و آباد عراق نیز پس از چندی منهدم و خالی از سکنه و یا کم جمعیت و فقیر گردیدند.

ابن بطوطه علل همه این خرابی ها را از مغول نمیداند بلکه از اختلافات و دونیت های اهالی آن شهرها. از جمله وی راجع به بصره گوید که روزی شهری معتبر و مرکز علم و فرهنگ اسلامی بوده ولی اکنون از آن عظمتها چیزی باقی نمانده و حتی آن فرهنگی هم که در آن رایج بود روبه زوال است. راجع به اصفهان گوید که از شهرهای بسیار معتبر است ولی قسمت مهمی از آن به علت نزاعهای سنی و شیعه خراب گشته و چنانکه از نوشته های مورخ مزبور بر می آید این خرابی و انهدام در زمان وی هنوز ادامه داشته است. درباره کوفه و کربلا ابن بطوطه گوید که کوفه که محل سکونت اصحاب پیغمبر و مرکز خلافت علی ابن ابیطالب و کانون علم و دانش بود به علت رقابت های طوایف عرب خراب گشته است و کربلا نیز که اهالی آن همه شیعی هستند در اثر اختلافات شدید و تعصبات بی جا عقب افتاده و از پیشرفت بازمانده است. ابن بطوطه به همین قسم از شهرهای دیگر اسم میبرد و از خرابی آنها سخن میراند و بجز خرابی بخارا و بلخ و هرات و نیشابور و مرو که آن را در اثر وحشیگریهای مغول می داند خرابی مادی و معنوی سایر شهرستانها را تقصیر اهالی آن شهرها و به علت اختلافات و دونیت هایی که با هم داشتند می داند. البته وحشیگری های مغولها در دامن زدن به این اختلافات و کمک در انهدام شهرها نیز بی تأثیر نبوده است.

توقف فرهنگ اسلامی در قرن 15: یاقوت حموی مورخ معروف نیز گوید که مغول‌ها کتابخانه عظیم مرورا آتش زده آن شهر را به طوری خراب کردند که 9 میلیون جسد دفن نشده در میان خرابه‌ها باقی ماند. به سال 1348 میلادی نیز طاعون بزرگی رخ داد که تلفات زیادی وارد آورد و آن واقعه در تاریخ به «مرگ سیاه» معروف است. ولی باید دانست که شهرهای فوق الذکر قبل از این اتفاقات رو به انهدام معنوی و مادی گذارده بود. فرهنگ اسلامی نیز مانند مسیحیت در مشرق زمین در یک روز رو به انحطاط نهاد به طوری که حتی هنوز در سال 1437 میلادی تقویم معمولی سمرقند منتشر گردید؛ بلکه انحطاط تدریجاً واقع شد تا این که در قرن 15 میلادی یعنی در همان اوقاتی که دنیای مغرب زمین از خواب خرگوشی بیدار شده نبوغ اروپاییان شروع به کار کرد فرهنگ اسلامی از پیشرفت باز ایستاده متوقف گردید. هر چند بیان چگونگی این موضوع از بحث ما در اینجا خارج است ولی به عنوان تذکر باید گفت که مسلمین در بیداری اروپاییان نیز عامل مؤثری بودند؛ بدین معنی که ایشان وسیله رسانیدن دانش‌ها و اندوخته‌های چندین صد ساله خاور به باختر گردیدند. نویسندگان عربی زبان در بدو اسلام که اغلب آنها از مسیحیان نسطوری بودند اندوخته‌های فکری یونانیان را به عربی در آورده آنها را داخل در فرهنگ امپراطوری عرب کردند. مسلمانان نیز به نوبه خود پس از قرون متمادی آن دانش‌ها را در خود هضم کرده بطرز تازه ای بار دیگر تحویل اروپاییان دادند.

فرق بین مسیحیت و «مسیحیان»: شاید یکی از بهترین راه‌هایی که میتوان بوسیله آن پی علل حقیقی انحطاط مسیحیت در مشرق زمین برد این باشد که شخص محقق قبل از هر چیز در اصل مسیحیت تحقق نماید. مسیحیت یعنی زیستن بروش مسیحایی و برای این که به چگونگی این روش پی ببریم می‌بایستی در زندگی خود عیسی دقیق شویم. بهترین مأخذ جهت تحقیق در زندگی عیسی اناجیل اربعه است که چهار نفر از پیروان آن حضرت پس از او به رشته تحریر در آوردند. وقتی به اناجیل رجوع می‌کنیم و با شخص عیسی در عالم روح آشنایی پیدا می‌نماییم فهم این رساله و درک علل انحطاط کلیسا بر ایمان روشن می‌گردد. چنان که بارها ذکر آن گذشت اشخاصی در کلیسا بوده اند که اندک آشنایی با روح عیسی مسیح نداشته به روش او نه فقط عادت نداشتند بلکه کاملاً مخالف آن نیز رفتار می‌کردند ولی نام مسیح را بر خود گذاشته بودند. بنابراین در حقیقت مسیحیان کاذب باعث عدم پیشرفت مسیحیت حقیقی گشتند.

حقایق فراموش شده بوسیله مسیحیان مشرق زمین: از جمله حقایقی که مسیحیان بکلی بآن پشت پا زده بودند این بود که زندگی در این دنیا دارای اهمیت فراوان است. آنها فراموش کرده بودند که دنیای مادی در نظر خدا همان قدر ارزش دارد که دنیای معنوی. اگر به کتاب مقدس و به انجیل خود رجوع می‌کردند درمیافتند که خالق تمامی کائنات خدا است و ماده را هم خدا خلق کرده و نه فقط هیچ نظر پستی به آن ندارد؛ بلکه با تجسم خود جسم و ماده را تقدیس نیز فرموده است. مسیحیان با یک سرسختی عجیبی از این حقیقت منحرف شده و به قدری به روحانیت و معنویت خشک و خالی اهمیت فراوان می‌دادند که زندگی خانوادگی و حیات اجتماعی و وظایف عمومی و خدمت عملی به مخلوق در نظر آنها دیگر اهمیت خود را از دست داده بود. چنان که در فصول پیشین گذشت دیدیم که این اشتباه کلی چگونه باعث تضعیف کلیسا گردید و چطور خورشید حقیقت مسیحیت را قرن‌ها در لابلای ابرهای سیاه و متراکم قرار داد. مسیحیان بعبوض پرداختن به زندگی خانوادگی و رشد روحی و ذهنی و جسمی خود و اجتماع خود و خدمت عملی و صادقانه به مخلوق چنان که منظور و مقصود خود مسیح می‌باشد به عزلت و انزوا و گوشه‌گیری پرداختند و مسیحیت را وارونه و یا بهتر است بگوییم یک طرفه جلوه دادند. یکی دیگر از راه‌هایی که مسیحیان در حقیقت مسیح را انکار کرده و از مسیحیت حقیقی منحرف شده بودند شیفته شدن به قوای دنیوی بود.

ملاذ و ملجاء و تکیه گاه حقیقی مسیحی خدا است. پیرو عیسی در همه اوقات و در کلیه امور باید مانند استاد خود به خدای پدر متکی و پشت گرم باشد و از روح القدس هدایت شده مطابق اراده او رفتار نماید و نه چشم داشت به مقامی و نه باکی از کسی داشته باشد. ولی بدبختانه چنان که در گذشته دیدیم مسیحیان بتدریج دارای این عقیده غلط شدند که موفقیت و کامیابی در این دنیا دلیل بر همراهی خدا است. آنها عقیده داشتند که هر جا زور و قدرت دنیوی وجود دارد حقیقت الهی نیز آنجا است. اگر آن سه نفر یهودی یعنی شدرک و میشک و عبد نغو (2) تحت تأثیر قدرت عجیب نبوکدنصر قرار گرفته و خدا را انکار کرده بودند ما آنها را به طعنه منکرین خدا می‌دانستیم و حال این که مسیحیان مشرق زمین سال‌های سال این عمل را انجام می‌دادند و میزان و ملاک حقیقت حتی معیار و مقیاس سنجش حقیقت دین خود را قدرت‌های این دنیا قرار داده بودند. مسیحیان در حقیقت از سرچشمه و اصل مذهب خود منحرف

گشته و فراموش کرده بودند که عیسی مسیح فرموده بود «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است پس رفته همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما میباشم.» (متی 28: 18-20)

مسیح خود قدرت این دنیا را رد کرده و به آن پشت پا زده بود و حال اینکه صاحب تمامی قدرت و اقتدار بود. مسیح مایل است که پیروان او مانند او فکر کنند و مانند او زندگی کنند و هر نفر و یا هر دسته‌ای که برخلاف او عمل نمایند درحقیقت مسیحی نیستند اگر چه خود را بنام او بخوانند. آیه ای در باب سوم مکاشفه یوحنا رسول است که مصداق حال چنین اشخاص است که میفرماید: «اعمال تو را می‌دانم که نام داری که زنده ای ولی مرده هستی.» مسیحیان وقتی عمق روحانیت مسیح را فراموش کردند که برطبق آن می‌بایستی تمامیت حیات چه حیات روحی و چه ذهنی و چه جسمی به خدا تقدیم و تسلیم شده برای جلال او بکار رود یک روحانیت غلط من درآوردی از خود بروز دادند که برطبق آن نه می‌توانستند به جنبه روحانی حیات پردازند و نه به جنبه جسمانی و مادی آن. نتیجه منطقی این اشتباه کاری و کجروی این بود که مسیحیت حقیقی در آسیا ریشه نداشتند و از تعداد مسیحیان و نفوذ کلیسا روز به روز کاسته گردید

آیا مسیحیت شکست خورده است؟

چنان که قبلاً اشاره شد خورشید مسیحیت به واسطه ابرهای تیره و تاری که در آسمان مشرق زمین پیدا شد مدتی از نظرها نماند ولی در نقاط دیگر تابیدن گرفت. حقیقت مسیحیت شکست ناپذیر است بدین معنی که در مسیحیت خدای خالق کاینات و دوستدار بشر برای نجات آدمیان از قید خودخواهی و ناطاعتی و گناه اقدام به عمل مخصوصی نمود و آن عمل تجلی و یا به اصطلاح مسیحیت مکاشفه او بود در وجود مبارک عیسی مسیح. زندگی و مرگ و قیام عیسی از وقایع تاریخی است که هر یک حقایق عجیب و عمیق روحانی دربردارد. مؤمن حقیقی با بن حقایق یک باره دگرگون می‌شود؛ استحالتهای در وجود او ایجاد می‌گردد؛ نظریه او نسبت به حیات و ممت فرق خواهد کرد و تمام ملاک‌ها و میزان‌های او در زندگی با اشخاص دیگر و با محک‌ها و معیارهای قبلی خودش فرق کلی خواهد داشت. اما اگر اشخاصی پیدا شدند که با موازین دینی و اخلاقی دیگر ولی بنام مسیحیت زندگی کردند دیگر بر مذهب مسیح هرجی نیست. از نقطه نظر مسیحیت واقعی آنها هنوز گناهکارانی هستند که به نجات عیسی احتیاج شدید دارند و اگر نه مسیحیت حقیقی هیچگاه شکست نخورده و نمی‌تواند شکست بخورد. حتی تمدن مادی مغرب زمین نتوانست و نخواهد توانست روحانیت مسیحیت را پایمال خود گرداند. در ظرف دو قرن گذشته حملات شدیدی از دنیای مغرب زمین به مسیحیت شده است که اگر دارای ماهیت روحانی و حقیقت معنوی نبود. هر یک از آن حملات به خودی خود کافی بود که آن را متلاشی کرده به کلی محو و نابودش سازد

ولی هیچ کدام از آن حملات نه فقط خللی بر ارکان مسیحیت وارد نیاورد بلکه آن را از خرافات و عقاید غلط مصفا کرده حقیقت آن را بیش از هر زمان دیگر جلوه گر ساخت. آن حملات یکی پس از دیگری عبارتند از: تحقیقات علمی، زمانی بود که کتب آسمانی و نوشته‌های مذهبی و احادیث دینی خود محل اسناد همه علوم بود. پیروان مذاهب هر یک کتاب آسمانی خود را کامل و غیر قابل خطا و آن را حاوی هر رطب و یابسی می‌دانستند. اما با نهضت‌های علمی قرون 17 و 18 و 19 سیل امواج تحقیق شروع گردید. زوایای تاریک تاریخ روشن شد. حقیقت از افسانه جدا گشت. سندیت تاریخی اسناد حقیقی معلوم گردید و کار اسناد جعلی به رسوایی کشید، کتب آسمانی هم از جمله امواج تحقیق مستثنی نماند. محققین و منفذین اروپایی کتاب مقدس را که تا آن زمان کسی جرأت خرده گیری بر آن نداشت زیر و رو کردند، مورخین دیگر به صرف این که یکی از اساقفه اعظم تاریخ خلقت را از روی تورات دقیقاً بسال 4004 قبل از میلاد تعیین کرده بود نمی‌توانستند چشم و گوش بسته زیر بار قبول آن بروند. وقتی چارلز داروین بسال 1859 کتاب خود را تحت عنوان «منشأ انواع» منتشر ساخت در عالم مذهب غوغایی پیا کرد. تا آن زمان تورات درس آغاز خلقت را به جهانیان داده بود. داستان خلقت مکتوبه در باب‌های اول سفر پیدایش که ارزش روحانی داشته و دارد برای مردم آن زمان بغلط ارزش علم طبیعیات نیز داشت

کلیسا نمی‌دانست که وظیفه مذهب این نیست که بگوید بشر چگونه وجود پیدا کرده زیرا که این کار علوم طبیعی است بلکه تکلیف مذهب حقیقی اینست که بگوید بشر چرا و به چه منظور خلق شده است. به هر جهت پس از نشر عقاید داروین مردم بخصوص روحانیون حاضر نبودند تصور کنند که فرشته نژاد نبوده بلکه بقول مرحوم

فروغی بوزینه نژاد و خویش نسناسند. با اینکه شخص داروین ضدیتی با مذهب نداشت و حتی خیال کشیش شدن نیز داشت زیرا که او می‌دانست مقصود از کتب آسمانی پیشرفت روحانیت بشری است و نه زنجیر کردن علم و تجربه و عقل بشری. ولی انتشار این عقاید کافی بود که میان علم و دین فاصله عمیقی ایجاد شود و بین دانشمندان و روحانیون نزاع درگیرد و بظاهر از اعتبار دین بکاهد. از طرف دیگر عده ای گفتند که اگر به اصطلاح اصل و مبنای آدمی میمون بوده بنابراین علاج دردهایما رجوع به اصل است؛ روش حقیقی زندگی بنظر این گروه روش تنازع بقاء بوده و اصل بقاء اصلح باید مراعات گردد. بنابراین مهربانی و عطوفت و دستگیری و رأفت و کمک به ضعیفان همه گمراهی و ضلالت است. نیچه آن نایغه مخیط آلمانی مبلغ این عقیده بود و شفقت و مهربانی را از ضعف می‌دانست و انبیاء و معلمین بشر بخصوص عیسی ناصری را شخصی بحال جامعه مضر و بیفایده می‌پنداشت! حمله تحقیقات علمی نتوانست تزلزلی بر صخره مستحکم مسیحیت وارد آورد ولی گل و لایهایی که در اثر مرور زمان و تعصبات و خرافات بیجا برگرد آن جمع شده بود از هم پاشیده شده و این صخره پاکتر و روشنتر از پیش جلوه گر گردید.

کمونیسم: موج دیگری که در دنیای مغرب بر صخره قوی مسیحیت خورده و می‌خورد و به سهم خود گل و لایهای دور آنرا شسته و می‌شوید کمونیسم می‌باشد. یک قرن پیش یعنی بسال 1848 کارل مارکس و فردریک انگلز «مانیفست کمونیست» را منتشر ساختند. عیب بزرگ مانیفست آن است که به کلی وجود عالم روحانی را انکار کرده آنرا وهم و تخیل و بی‌فایده می‌انگارد. در مطالعه و تفسیر تاریخ فقط یک جنبه از حقیقت را دیده آن را زیاد از اندازه تأکید می‌کند و جنبه‌های دیگر تاریخ را به طور کلی تکفیر می‌نماید. «مانیفست» با این جمله شروع می‌شود: «تاریخ تمام جوامع بشری چه در گذشته و چه حال عبارتست از تاریخ کشمکش‌های طبقاتی...» البته کشمکش طبقات در تاریخ بشر تأثیر داشته است ولی بدیهی است که شامل تمامی آن نمی‌تواند باشد. ما در اینجا کاری به روش‌های سیاسی و اقتصادی کمونیسم نداریم. بحث ما فقط در مورد تأثیر کمونیسم است در مذهب. کارل مارکس و انگلز در دنیای مغرب زمین تربیت یافته و خواهی نخواهی تحت تأثیر افکار مسیحی واقع شده بودند ولی عمداً هیچ گونه روحانیتی در سیستم خود راه ندادند. مارکس پس از انتقاد از روش‌های مذهبی راجع به اصول اجتماعی مسیحیت می‌گوید که آنها اصولاً برای مردم بدبخت و بیچاره درست شده و به عبارت دیگر ترس از خدا- تحقیر نفس و اطاعت و تواضع و غیره را بورژوازی برای استثمار و انتفاع از رنجبران تلقین کرده‌اند و حال این که رنجبر و زحمتکش به آنها احتیاجی ندارد بلکه او اعتماد به نفس- تکبر و استقلال لازم دارد و بالاخره در جایی در نوشته‌های مارکس مذهب را تریاک مردم دانسته معتقد است که باید به عوض صحبت درباره آخرت راجع بوضع همین دنیای مادی صحبت کرد؛ به جای صرف وقت و بحث راجع به مذهب درباره قوانین بحث نمود و ببعوض مطالعه و دقت در الهیات، درسیاسات و علم مدن داخل شد.

لازم به تذکر نیست که نشر این عقاید تا چه اندازه در سست کردن عقاید مذهبی تأثیر داشته و دارد و اگر صخره مذهب متین و قوی و مایه دار نباشد بلاشک از هجوم این امواج درهم خواهد شکست.

فرویدیسم: موج سوم و شاید از همه خطرناکتر که به پیکر مذهب خورده و می‌خورد موج روانشناسی جدید است. به سال 1894 زیگموند فروید (3) تحقیقات خود را در «روانشناسی غیر عادی» (4) آغاز کرد. کشفیات فروید راجع به شعور باطن و یا وجدانیات مغفوله آدمی بسیار گرانها است و نامبرده حقیقتاً خدمت عظیمی به عالم بشریت نموده است. فروید را می‌توان در رشته خود در ردیف نیوتن و گالیله دانست. اما فروید نه فیلسوف بود و نه عالم الهی ولی بدبختانه در طی تحقیقات خود در چگونگی مغز آدمی مجبور شد در آن دو عالم دخالت کند به این معنی که عده ای از مرضای روحی که تحت نظر فروید مداوا می‌شدند اشخاصی بودند که به طرز غلط مذهب را پناهگاه ضعیف‌های روحی و جسمی خود قرار داده بودند. فروید که خود علاقه‌ای به مذهب نداشت و از ماهیت روحانی و اساس آن بی‌خبر بود تصور کرد که یکی از علل آلام درونی بیماران او مذهب ایشان است. فروید نیز مانند مارکس نیمی از حقیقت را گرفته آن را کلیت داد. درست است که بعضی مذهب را وسیله فرار از زندگی قرار می‌دهند و اولین قدم در راه کمک بآنان این است که آنها را از آن حالت در آورده و از عالم خواب و خیال بیدار نمود ولی این موضوع ربطی بوجود خدای متعال و نفوذ روح او بر مغزهای سالم بشری و قلوب زنده آنان ندارد.

از طرف دیگر فرویدیسم جبری صرف است و شخصیت آدمی را معلول قوانین وراثت و تمایلات درونی و پنهان او میدانند. هر چه است تقدیر است و تدبیر و آزادی شخصی بجز خواب و خیال چیز دیگری نیست؛ بنابراین

خیر مطلق دیگر وجود نخواهد داشت و خوبی و بدی نسبی خواهد بود. عقاید فریود به سرعت عجیبی پیش رفته و می‌رود و خطر اینجاست که مردم بدون مطالعه عمیق و تعمق زیاد بطور سطحی تحت تأثیر واقع شده بگویند: «خوب؛ الحمدالله که بالاخره وضعیت مذهب هم معلوم شد. آخر فهمیدیم که مذهب هم مانند سیمرخ و کوه» «قاف بجز وهم و خیال چیز دیگری نیست و از این جهت باید هرچه زودتر از قید آن خلاص شد»

پیروزی مسیحیت: بدیهی است که در این مختصر نه می‌توان حق اشخاص نامبرده را که هر یک به سهم خود از نبوغ عالم بشریت می‌باشند و سال‌ها مطالعه دقیق نموده و چیزهایی گفته و رفته اند ادا کرد و نه وارد بحث دقیق در مکاتب فلسفی آنان شد. تمام مذاهب دنیا خواهی نخواهی در برابر این امواج واقع خواهند شد. کدام یک بتوانند در برابر آنها ایستادگی کنند و چه چیزی از آنها باقی بماند بسته است به شهادت تاریخ آینده. چون هر سه این امواج از دریای مشوش مغرب یعنی جایی که کشتی مسیحیت برای سالیان دراز بر آب‌های آن روان می‌باشد برخاست بطبع اول از همه این مذهب را تحت ضربت‌های شدید خود گرفت. کتاب مقدس (تورات و انجیل) در برابر شدیدترین انتقادات علمی و ادبی قرار گرفت و در نتیجه پس از یک قرن امروز سندیست و اعتبار آن بیش از هر زمان دیگر ثابت شده است. راجع به شخصیت تاریخی عیسی مسیح صحبت بسیار شد و در نتیجه امروز از هر روز دیگر شخصیت او مسجل‌تر و ثابت‌تر و نفوذ روحی او بر قلوب و افکار میلیون‌ها مردم چه در گذشته و چه در حال محرزتر گشته است.

فاصله ای که بین دانشمندان و روحانیون ایجاد شده بود کم کم بهم آمده و اکنون هر دو می‌بینند که جویای یک حقیقت می‌باشند. برای مثال بی‌مورد نیست گفته شود که همه دانشگاه‌های معتبر مغرب زمین به رشته الهیات همانقدر اهمیت می‌دهند که مثلاً به رشته طبیعیات. در حدود سه سال پیش مدیر داخلی دانشگاه کیمبریج برای یک دوره کشیشی بود بنام دکتر ریون (5) که در عین حال استاد علوم طبیعی دانشگاه نیز بود و خدا را در کلیسا و در آزمایشگاه یکسان عبادت می‌نمود. نه کمونیسم و نه فریودیسیم هیچ کدام نتوانستند اساس مسیحیت را از هم بپاشند بلکه بر عکس مسیحیت این دو طفل نوزاد گمراه را گرفته در کلیسا تعمیم داد! بدین معنی که مسیحیان ملتفت شدند که از مسیحیت حقیقی منحرف شده و در جامعه غفلت‌ها کرده‌اند. امواج کمونیسیم آنها را از خواب بیدار کرد و چون به انجیل رجوع کردند دیدند که اصول برادری و مساوات حقیقی در انجیل بوده و فقط خودخواهی و گناه آنان بوده است که بآن عمل نمیشده و درک کردند که برای رسیدن به وضع بهتر مادی نه فقط لازم نیست به روحانیت و مذهب پشت پا بزنند بلکه تا روحانیت عمیق و مذهب حقیقی در یک جامعه ای نباشد آن جامعه معنی سعادت حقیقی را که عبارت از سعادت مادی و معنوی و ذهنی و آزادی فردی باشد نخواهد دید.

از فریودیسیم نیز درس‌ها آموخته و می‌آموزند و آن را تا آنجا که حقیقت دارد و می‌تواند کمکی باشد برای پیشرفت کار خدا و رسیدگی به آلام روحی بشر که از وظایف اولیه کلیسا است بکار برده و می‌برند. بدیهی است که در این مختصر نمی‌توان آن طور که شایسته است از مذهب در برابر افکاری که مختصراً ذکر آنها گذشت دفاع نمود و منظور ما هم از این فصل این موضوع نیست. فقط کافی است گفته شود که مسیحیت یکی دو قرن است در برابر امواج سابق الذکر قرار گرفته و نه فقط از بین نرفته بلکه اساس آن چه از لحاظ علمی و چه تجربی مستحکم‌تر و متین‌تر گشته است به طوری که نه تنها کتاب مقدس هنوز بیش از هر کتاب دیگر در دنیا طبع و نشر می‌گردد بلکه سالی صدها کتاب مذهبی بوسیله علماء طراز اول تدوین شده در کتابفروشی‌های معتبر دنیا بفروش می‌رود و کرسی‌های استادی الهیات دانشگاه‌ها بوسیله متفکرین بزرگ اشغال می‌گردد.

بازگشت مسیحیت به مشرق زمین

رساندن مژده انجیل به دیگران وظیفه هر فرد مسیحی است: یک فرد مسیحی کسی است که سعی می‌کند در زندگی؛ چه در افکار و چه در گفتار و چه در کردار خود مانند استاد خود مسیح بشود. یکی از دستورات صریح مسیح چنان که در مقدمه این کتاب گذشت این است که هر شخص مؤمن به او باید مژده نجات انجیل را به دیگران برساند. بنابراین شخصی که خود را مسیحی بداند ولی مسیح را به دیگران معرفی نکند در حقیقت شخصی است که از دستورات صریح مسیح سرپیچی کرده او را تحقیر نموده است و دیگر نمی‌توان او را مسیحی خواند.

میسوینرها: وظیفه مسیحی پروپاگاندا و تبلیغ دین خود نیست بلکه رساندن مژده نجات بخش خدا است به دیگران با فروتنی و محبت و فداکاری. از آنچه که در فصول قبلی گذشت دیدیم که تا آن وقتی که کلیسای هونز روحیه تبشیر را

از دست نداده بود در حال ترقی و پیشرفت بود اما به مجردی که؛ به هر علتی چه ملاحظه و چه ترس؛ این روحیه را از دست داد زوال آن آغاز گردید. مسیحیان مغرب زمین هم مانند مسیحیان اولیه مشرق زمین به اطاعت از حکم عیسی مسیح به اطراف و اکناف عالم پراکنده شدند و با این که با هزارگونه اشکال رو به رو گشتند به نشر انجیل پرداختند به طوری که امروزه در اثر زحمات آنها در کمتر کشوری است در دنیا که کلیسایی یافت نشود. در عرض چند قرن گذشته از کشور ژاپن گرفته تا چین و فیلیپین و هندوستان و کشورهای شرق نزدیک و جاهای دیگر میلیون‌ها میلیون مژده انجیل را شنیده و هر کدام خواسته‌اند از آن پیروی نموده اند. در کشور ایران بالغ بر یک قرن است که مسیونرهای مسیحی مشغول رساندن مژده انجیل بدیگران می‌باشند. آنهایی که با انجیل مسیح آشنایی دارند می‌دانند که مژده انجیل فقط با وعظ و حرف نیست بلکه مربوط به بهداشت جسم و ذهن و روح می‌باشد و از این جهت مسیونرهای مذهبی با بنگاه‌های فرهنگی خود به بهداشت ذهن و با بنگاه‌های بهداشتی خود به بهداشت جسم (و با نشر انجیل به بهداشت روح پرداخته اند (6).

وجود اشکالات و امکان ارتکاب اشتباهات سابق در نتیجه زحمات چندین ساله مسیونرها اینک کلیساهای جوان و کوچکی در این کشور در حال رشد است ولی به قدری اشکالات فراوان در این راه وجود دارد که اگر فیض خدا نباشد محال خواهد بود این نهال‌های نورسته بتوانند به رشد خود ادامه دهند. بزرگترین اشکالی که در راه نشر انجیل وجود دارد این است که مسیونرهای این عصر برخلاف مبشرین قرون اولیه که از طرف ملل فقیر و زیر دست به امپراطوری‌های روم و ایران و سایر دول قوی فرستاده می‌شدند اکنون از میان مردمی که دولتهایشان بر دنیا سلطه داشته و نیروی سیاسی و اقتصادی دنیا در دست آنهاست نزد ملل ضعیف و کوچک رفته‌اند. این وضعیت خواهی نخواهی بین مسیونرها یعنی خادمین مسیح و مردمی که آنها برای خدمت ایشان آمده‌اند فاصله‌های مادی و معنوی ایجاد کرده و مولود اشکالات چندی گشته است، از جمله یکی آنکه برای یک نفر شرقی بسیار دشوار است باور کند که یک نفر مسیونر غربی که خواهی نخواهی در نظر او نماینده تمدن مادی و سلطه غربیان بر دنیا است در حقیقت به امور مادی و کارهای سیاسی نظر داشته منظور و مقصودش شناساندن مسیح و ترویج تواضع و حلم و فروتنی و فداکاری و جانثاری او است که صلیب مسیح علامت آن است.

در حقیقت صلیب مسیح در لابلای لفافه‌های مختلفه قدرت و نفوذ سیاسی و اقتصادی مغرب زمین که کاملاً با آن مخالف است پیچیده شده و بوسیله مسیونرهایی که در نظر مردم عادی با سایر مردم مغرب زمین تفاوتی ندارند به شرفیان اهداء شده است. خطر بزرگ برای کلیساهای نورسته در اینجا است که باز اعضاء کلیسا مرتکب همان اشتباهاتی بشوند که مسیحیان سابق شدند یعنی این لفافه‌ها را بعوض اصل مذهب بپذیرند؛ فکر کنند که مسیحیت با نفوذ و قدرت دنیوی و تمدن ظاهری مترادف است و با پشت گرمی به مسیونرها با این عقیده غلط وارد کلیسا شوند. اگر این امر اتفاق بیفتد یقین است که مسیحیت حقیقی شروع نخواهد شد و اگر به حمایت مسیونرها سازمان‌هایی هم تشکیل گردد بالاخره متلاشی خواهد گردید. اما اگر چند نفری هم پیدا شدند که به کمک فیض خدا توانستند از غبارهای سو ظن و نفرتی که نسبت به خارجی‌ان در فضا پراکنده است رد شده معنی حقیقی صلیب مسیح را از زیر لفافه‌های سابق الذکر که کاملاً برخلاف مسیحیت است درک نمایند همان عده هر چند هم کم و کوچک باشند کافی خواهند بود که بنیاد متین و مستحکم کلیسای مسیح را در ایران بنا نهند و حقیقت او را به دیگران نشان دهند تا بار دیگر خورشید حقیقت از زیر ابرهای متراکم و تیره و تار آسمان مشرق طلوع شده جهان را منور گرداند.

توضیحات:

ص 179 L. E. Brown نقل از کتاب (1)-

کتاب دانیال نبی باب سوم - (2)

(3)- Sigmund Freud

(4)- Abnormal Psychology

آن چه مربوط به حملات مکتب‌های مختلفه به مسیحیت در این فصل ملاحظه می‌شود، از فصل اول کتابی بنام (5)- "مسیح، کلیسا و دنیای او" به قلم اسقف نیل متفکر و نویسنده بزرگ این عصر اخذ شده است

شرح خدمات مسیحیان در کتابی بنام "مسیحیت و اصلاحات اجتماعی" به قلم دکتر الدر و تاریخ مسیون (6)- پرسبیتی در ایران نیز به قلم نامبرده در مجله نور جهان طبع و نشر یافته است